

ملکوت اخلاق

نگرشی در ۲۱ حوزه رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم (ص)

سید حسین اسحاقی





1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِيرَ حَتَّى قَبَضَهُ اللّه َ اِلَيْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْيا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْيا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِكْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ». (1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً. (2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ. (3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ملکوت اخلاق: گلگشتی در جلوه های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله/ حسین اسحاقی

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، دفتر عقل، 1385

مشخصات ظاهری : 357ص.

شابک : 9649687343:

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق. -- فضایل

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق. -- اخلاق

موضوع : سنت نبوی

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

رده بندی کنگره : BP24/46/الف46م7 1385

رده بندی دیویی : 297/93

شماره کتابشناسی ملی : 1031142

ص: 1

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

اشاره

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَةُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

ص: 111

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشَّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ كانَ يَبْكِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْيَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَكِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَيْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤمِنينَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

يَأْكُلُ اَكْلَةَ الْعَبِيدِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِيدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لِاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

دیباچه

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی تو

از غیرت صبا، نفسش در دهان گرفت

حافظ

یکی از منابع شناخت اسلام، سیره و روش زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ چون خداوند، ایشان را اسوه و الگوی کامل زیستن مادی و معنوی برای انسان معرفی می کند.

یکی از افتخارهای مسلمانان این است که تمام دقایق زندگانی آن حضرت از زمان تولد تا وفات ایشان در زمینه گفتار و رفتار و ویژگی های جسمی و معنوی ثبت و ضبط شده است. افزون بر آن، پژوهشگران اسلامی که شیفته پیامبر محبوب خویش بوده اند، با تحلیل و بررسی سرتاسر زندگی ایشان، اصول زندگی انسانی را از لابه لای آن استنباط کرده اند که مجموع این پرداخته ها، سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تشکیل می دهد. بدون شک، هر پیامبری، خلیفه خداوند در روی زمین است و چه کسی بدین مقام، سزاوارتر از نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ که او برترین مردم و پیامبران است. محمد صلی الله علیه و آله، نمونه عقل و کمال، سرچشمه حکمت و جلال، مظهر دانش، اسوه شجاعت و پرهیزگاری و انسان کامل و برخوردار همه مقام ها و ارزش های بلند انسانی است. در هیچ یک از رفتارهایش، نشانی از ضعف و ناپسندی نمی توان یافت و رفتارش از هرگونه پراکندگی و تناقض تهی است. خلاصه کلام اینکه او انسانی معصوم و مصون از خطا و مبرا از لغزش و افضل مخلوقات جهان هستی است. به همین دلیل، خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را الگوی بنی آدم، در طول همه قرن ها قرار داده و اطاعت از وی را

حتی در کوچک ترین کارها امری شایسته شمرده است. خداوند می فرماید:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ. (احزاب: 21)

برای شما در رسول خدا صلی الله علیه و آله نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است.

رخ زیبا، ید بیضا، دم عیسی داری

آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

و اینک که ناخدای دشت سبز سیادت، جان زمان را به زیور زیبای نام نبی مکرّم آراسته، پسندیده است که سیرت آن حضرت را دریابیم و این گوهرهای درخشان را چون هدیه ای گران بها، فراروی همکاران خویش قرار دهیم. پژوهش پیش رو توسط جناب آقای سیدحسین اسحاقی و ویرایش جناب آقای محمدصادق دهقان به برنامه سازان رسانه ملی پیش کش می شود. باشد که همت والایشان، پیروی از سیره نبوی را در جامعه اسلامی بیش از پیش نهادینه سازد.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: 3

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

كُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.

2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

پیش گفتار

سیره پیشوایان دین اسلام به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از منابع شناخت معارف اسلامی به شمار می رود. «آنچه ما موظفیم از وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده بکنیم، هم در گفتار است و هم در رفتار، هم در قول است و هم در فعل؛ یعنی سخنان پیغمبر برای ما راهنما و سند است و باید از آن بهره بگیریم و همچنین فعل و رفتار پیغمبر. (1) همین طور که سخن پیغمبر معنا دارد و برای یک معنا ادا شده است، رفتارهای پیغمبر هم همه معنا و تفسیر دارد و باید در آنها تعمق کرد.(2) رفتار پیغمبر ما همانند سخنش، آن قدر عمیق است که از جزئی ترین کار پیغمبر می شود قوانین استخراج کرد. یک کار کوچک پیغمبر، یک چراغ است، یک شعله است [و] یک نورافکن است برای انسان که تا مسافت های بسیار دور را نشان می دهد.

سیره در زبان عربی از ماده «سیر» است. «سیر» یعنی حرکت، رفتن، راه رفتن. «سیره» یعنی نوع راه رفتن. سِیرَه بر وزن فِعلَه است و فِعلَه در زبان عربی بر نوع دلالت می کند. مثلاً جَلسَه یعنی نشستن و جِلسَه یعنی سبک و نوع نشستن و این نکته دقیقی است. سیر یعنی رفتن، رفتار، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است

شناختن سبک رفتار پیغمبر است. آنها که سیره نوشته اند، رفتار پیغمبر را نوشته اند. این کتاب هایی که ما به نام سیره داریم، سیر است نه سیره. مثلاً سیره حلبیه، سیر است و نه سیره. اسمش سیره هست، ولی واقعش سیر است. رفتار پیغمبر نوشته شده است، نه سبک پیغمبر در رفتار، نه اسلوب رفتار پیغمبر، نه قدر پیغمبر.(3)

سیره پیغمبر یعنی سبک پیغمبر و روشی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد. بحث ما در مقاصد پیغمبر نیست. مقاصد پیغمبر عجالتاً برای ما محرز است. بحث ما در سبک پیغمبر است؛ در روشی که پیغمبر برای هدف و مقصد خودش به کار می برد. مثلاً پیغمبر تبلیغ می کرد. روش تبلیغی پیغمبر چه بود؟ چه سبکی داشت... سبک پیامبر در معاشرت با اصحاب و یاران چگونه بود.(4)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی بود که در عمل سیره داشت [و] روش و اسلوب داشت. منطق داشت و ما مسلمانان موظفیم که سیره ایشان را بشناسیم [و] منطق عملی ایشان را کشف کنیم برای اینکه از آن

منطق در عمل استفاده بکنیم. حال آیا یک انسان می تواند از اول تا آخر عمر یک منطق داشته باشد که آن منطق برای او اصل باشد و اصالت داشته باشد؟»(5)

خدای متعال به همه مسلمانان فرمان می دهد که پیامبر ارجمند اسلام را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و در همه امور از او پیروی کنند:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیراً. (احزاب: 21)

ص: 4

1- مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص 40.
2- همان، ص 44.
3- همان، صص 47 و 48.
4- همان، صص 48و53.
5- همان، ص 64.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِیْلَةٌ و حیلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

برای شما در رسول خدا صلی الله علیه و آله، نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است برای آن کسی که به خدا و آخرت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می کند.

و نیز می فرماید:

وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... . (حشر:7)

آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می فرماید، بگیرید و از آنچه شما را باز می دارد، دوری کنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در فرازی از نهج البلاغه می فرماید:

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است که نمونه و سرمشق تو قرار گیرد و راهنمای تو بر نکوهیدگی و عیبناکی دنیا و خواری ها و زشتی های فراوان آن شود؛ چون هر سوی آن از او گرفته و برای غیر او گسترده شد و برخورداری از آن از او بریده و زینت هایش از او دور کرده شد.

پس به پیامبر پاک و مطهر خود اقتدا کن که روش او نمودار و سرمشقی است برای کسی که اقتدا جوید و تسلایی برای کسی که تسلیت خواهد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبرش را سرمشق خود سازد و به دنبال او رود. از دنیا اندکی به قدر ضرورت و با سختی و مشقت می خورد و به آن با گوشه چشم نیز نگاه و توجه نمی کرد. پهلوی او از همه مردم تهی تر و شکم او از همه خالی تر بود. دنیا به او عرضه شد و او از پذیرفتن آن سر برتافت. دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن می دارد، او نیز آن را دشمن داشت و چیزی را خوار شمرده، او نیز آن را خوار انگاشت و چیزی را کوچک ساخته، او نیز آن را کوچک دانست و اگر جز این نبود که آنچه خدا و رسول او دشمن داشته اند، دوست می داریم و آنچه خدا و رسول او حقیر و ناچیز دانسته اند، بزرگ و عظیم می پنداریم، همین برای نشان دادن مخالفت ها با خدا و سرپیچی ما از فرمان الهی کافی بود. همانا آن بزرگوار بر روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست و کفشش را به دست خود پینه می زد و لباس خود را وصله می کرد و بر الاغ بی پالان خود سوار می شد و دیگری را بر ترک خود سوار می کرد. پرده ای بر

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشَّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاندند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود). (1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمِي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

در خانه او آویختند که نقش هایی داشت. به یکی از زنان خود فرمود: «این پرده را از پیش چشم من دور کن که هرگاه به آن می نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.» با دل خود از دنیا رو گرداند و یاد آن را در خاطر خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان بماند تا زیوری از آن برنگیرد. دنیا را پایدار نمی دانست و امید ماندن در آن نداشت و آن را از خود بیرون راند و دل از آن برکند و دیده از آن فرو پوشاند. چنین است هر کس چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد یا نزد وی آن را یاد کنند. در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه هایی است که تو را به زشتی ها و عیب های دنیا راهنمایی می کند؛ چون او همراه با بستگان نزدیک خود در دنیا گرسنه به سر می برد و با منزلت بزرگی که داشت، زینت های دنیا از او دور مانده بود.

پس بیننده با خرد خویش بنگرد که آیا خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به این ترتیب (که از عیش و نوش دنیا به دور داشته بود) اکرام فرموده یا او را خوار و خفیف ساخته است. اگر بگوید او را خوار ساخته، به خدای عظیم سوگند، دروغ گفته است و اگر بگوید او را اکرام کرده، پس باید دریابد که خداوند غیر او را خوار داشته که دنیا را برایش گسترانده و آن را از کسی که از همه به او نزدیک تر و مقرب تر است، دور داشته است.

پس باید اقتداکننده، به پیامبر خود اقتدا کند و از او پیروی کند و پا جای پای او گذارد، وگرنه از بدبختی و هلاکت ایمن نخواهد بود؛ که خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله را نشانه ای برای قیامت و بشارت دهنده به بهشت و بیم دهنده از کیفر و عذاب قرار داده است. از دنیا، گرسنه بیرون رفت و به آخرت، سالم و بی عیب وارد شد. تا آن گاه که از جهان رحلت کرد، سنگی بر سنگی ننهاد و خدا بر ما منّتی بزرگ دارد که به احسان خود، او را برای ما پیشرو نهاد که از او پیروی کنیم و پا جای پای او گذاریم.(1)

1- نهج البلاغه، خطبه 160.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

ص: 116

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَیءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَوِيلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

خداوند به پیامبرش می فرماید:

«فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُم؛ ای پیامبر! در پرتو لطف خداوند، نسبت به مسلمانان نرم خوی شدی.» همچنین فرموده است: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛ اگر به جای اخلاق نرم و ملایم، اخلاقی خشن داشتی، مسلمانان از اطرافت پراکنده می شدند». (آل عمران: 159).

این پژوهش در دو بخش سامان یافته است: بخش نخست به روزشمار زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اختصاص دارد که به صورت فشرده، رویدادهای مربوط به زندگی پیامبر گرامی اسلام را بازگو می کند. در بخش دوم، به تعداد سوره های قرآن، 114 جلوه رفتاری و گفتاری آن حضرت در زمینه اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی گلچین شده و در سه فصل گرد آمده است.

واپسین کلام نیز تصویرگر رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله از زبان دو سید جوانان اهل بهشت، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و همچنین تبیین کننده مقصد پیامبران از نگاه معمار بزرگ انقلاب، امام خمینی رحمه الله است. امیدواریم در سالی که به نام مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آراسته شده است، این پژوهش مورد استفاده خوانندگان و مخاطبان قرار گیرد.

غنچه ای از شاخسار مصطفی

گل شو از یاد بهار مصطفی

از بهارش، رنگ و بو باید گرفت

بهره ای از خُلق او باید گرفت

مرشد رومی چه خوش فرموده است

آن که یم در قطره اش آسوده است

مگسل از ختم رسل، ایام خویش

تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش

فطرت مُسلِم سراپا شفقت است

ص: 7

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود مى گويد:

مردى خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنى هستم كه غذايى ساده و خشن مى خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوى او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبرى شگرف داشت و اين در حالى بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روى هاى جاهلان جز بردبارى روا نداشت. وقتى در جنگ احد، دندان هاى حضرت را شكستند و پيشانى ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسيارى از اصحاب گران آمد و برخى عرض كردند: اى رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهى دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ص: 149

در جهان، دست و زبانش رحمت است

آن که مهتاب از سر انگشتش، دو نیم

رحمت او عام و اخلاقش عظیم

از مقام او اگر دور ایستی

از میان معشر ما نیستی(1)

1- محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، ص 89 .

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 110

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بخش اول: مروارید نبوت در یک نگاه

اشاره

ص: 9

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذِیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ص: 149

چون هدف از این نوشتار، بررسی جلوه های رفتاری و اخلاقی پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و پیروی از آنهاست، بیش و پیش از هر چیز، آشنایی مختصر با زندگی این درّ درخشان عالم هستی ضروری می نماید. حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هنگام طلوع فجر روز جمعه 17 ربیع الاول عام الفیل برابر با سال 570 میلادی(1) در مکه به دنیا آمد.(2) پیش از تولد آن حضرت، پدرش، عبدالله در 25 سالگی در مدینه از دنیا رفته بود(3) و مادرش، آمنه، دختر وهب تا یک هفته او را شیر داد. سپس ثویبه به مدت چهار ماه شیردادن او را به عهده گرفت. پس از آن، حلیمه از طایفه بنی سعد که به مکه آمده بود تا برای گذراندن زندگی اش، کودکی را برای شیردادن بپذیرد، عهده دار شیردادن محمد شد و او را به میان قبیله خود (بنی سعد) برد. حلیمه پس از دو سال، او را به آمنه بازگرداند، ولی به این دلیل که از وجود این کودک، برکت ها دیده بود، با رضایت مادرش، دوباره او را به محل سکونت خود بازگرداند.(4) سرانجام حلیمه، محمد را در پنج سالگی به آمنه تحویل داد.(5)

هنگامی که محمد شش ساله شد، آمنه بدرود حیات گفت و جدّش، عبدالمطلب

1- الموسوعه العربیه المیسره، ص 1657.
2- حبیب السیر، ج 1، ص 295.
3- التنبیه و الاشراف، ص 196.
4- السیره النبویه، ج 1، ص 173.
5- مروج الذهب، ج 2، ص 281.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّه ِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های دزّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

سرپرستی او را به عهده گرفت.(1) هنگامی که هشت ساله شد، عبدالمطلب نیز درگذشت و عمویش، ابوطالب سرپرست وی شد.(2)

محمد در سیزده سالگی، ابوطالب را در مسافرت به شام که به منظور تجارت انجام گرفت، همراهی کرد. در بین راه، راهبی به نام بحیرا، او را دید و به پیامبری وی بشارت داد و از آینده اش خبر داد.(3)

محمد در 25 سالگی با خدیجه، دختر خویلد که از اشراف قریش و صاحب سرمایه بود، آشنا شد. سپس با سرمایه او و به همراهی غلامش، میسره برای تجارت به شام رفت و پس از بازگشت، با وی ازدواج کرد.(4) در 40 سالگی، در بیست و هفتم ماه رجب(5) به پیامبری برانگیخته شد. هنگامی که در غار حرا سرگرم عبادت بود، جبرئیل نخستین آیات قرآن (سوره علق) را بر او نازل کرد.(6) از آن پس وضو و نماز واجب شد و جبرئیل کیفیت آنها را به پیامبر ابلاغ کرد.(7) نخستین مرد و زنی که به پیامبر ایمان

1- حبیب السیر، ج 1، ص 301.
2- التنبیه و الاشراف، ص 197.
3- همان.
4- همان.
5- الموسوعه العربیه المیسره، ص 1658.
6- مروج الذهب، ج 2، ص 282.
7- السیره النبویه، ج 1، ص 260.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ». (1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً. (2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ. (3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدى، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

آوردند، علی بی ابی طالب علیه السلام و خدیجه علیهاالسلام بودند.(1)
سپس چند نفر دیگر نیز اسلام را پذیرفتند. پیامبر با این عده کم تا سه سال مخفیانه در دره های مکه عبادت می کرد و نماز به جا می آورد.(2) حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر در سال دوم بعثت ایمان آورد و به جانب داری از ایشان همت گماشت.(3) سه سال پس از بعثت، پیامبر مأمور شد که آشکارا به تبلیغ دین اسلام بپردازد. آیات زیر در این زمینه نازل شد:

وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ ٱلأَقْرَبینَ. (شعراء: 214)

خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن.

فَاصْدَعْ بِما تُؤمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکینَ. (حجر: 94)

آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان.

وَ قُلْ اِنّی أَنَا النَّذیرُ الْمُبینُ. (حجر: 89)

بگو: من انذار کننده آشکارم.

وقتی پیامبر دعوت خود را آشکار کرد، با مخالفت شدید اشراف مکه روبه رو شد. فقط گروه هایی از طبقه های محروم بودند که کم کم به دعوت پیامبر پاسخ مثبت دادند. ابوطالب، عموی پیامبر در این میان نقش مهم و اساسی داشت و با تمام نیرو و نفوذ اجتماعی خویش، از برادرزاده اش حمایت می کرد. به همین دلیل، قریش نمی توانستند متعرض پیامبر شوند و در نتیجه، آزار و ستم خود را متوجه پیروان ضعیف و بی پناه ایشان می کردند. محمد صلی الله علیه و آله برای اینکه پیروان بی یاور خود را از زیر شکنجه قریش آزاد کند، به آنان اجازه داد که به حبشه مهاجرت کنند و در پناه نجاشی، پادشاه آن کشور که مردی عادل بود، زندگی را ازسر بگیرند. به گفته برخی تاریخ نگاران، نزدیک به هشتاد نفر از

1- التنبیه و الاشراف، ص 198.
2- السیره النبویه، ج 1، ص 280.
3- الاستیعاب، ج 1، ص 369.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد.
(1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مكارم اخلاق، ص 13.
2- مكارم الاخلاق، ص 460.
3- شيخ عباس قمى، انوار البهيه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول كافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.[1]

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

مسلمانان در ماه رجب سال پنجم پس از بعثت، به حبشه مهاجرت کردند.(1)

در اواخر سال ششم، کافران قریش با هم پیمان بستند که با خانواده بنی هاشم و بنی عبدالمطلب قطع رابطه کنند و از ازدواج و خرید و فروش با آنها خودداری ورزند. آنان این پیمان نامه را بر صحیفه ای نوشتند و در خانه کعبه آویختند. ماه اول سال هفتم پس از بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به جز ابوطالب گرد هم آمدند و از ترس جان خود، با محمد و خدیجه در شعب ابوطالب اقامت گزیدند. آنان نزدیک سه سال درمحاصره اقتصادی قریش، به سختی زندگی کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه محمد به ابوطالب خبر داد تمام صحیفه به جز جمله «بسمک اللهم» را موریانه خورده است. ابوطالب نیز نزد مخالفان پیامبر رفت و پیام برادرزاده خود را رساند. وی از آنها خواست چنانچه این سخن درست باشد، از پیمان خویش دست بردارند و اگر نادرست بود، او برادرزاده خود را تسلیم آنان خواهد کرد. مخالفان پس از بررسی صحیفه و مشاهده درستی گفتار پیامبر، محاصره را شکستند. بدین ترتیب، در آغاز سال دهم بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب از شعب ابوطالب خارج شدند.(2)

دو ماه پس از خروج از شعب در سال دهم بعثت، در حالی که 49 سال و 8 ماه از عمر شریف پیامبر گذشته بود، ابوطالب از دنیا رفت. سه روز یا 6 ماه بعد نیز خدیجه، همسر پیامبر وفات کرد که به همین دلیل، آن سال را «عام الحزن» نامیدند.(3) ابوطالب هنگام مرگ، 85 سال داشت و حضرت خدیجه، 65 سال که 25 سال آن را در خانه پیامبر به سر آورده بود.(4)

1- السیره النبویه، ج 1، صص 339- 353؛ حبیب السیر، ج 1، ص 311.
2- حبیب السیر، ج 1، ص 311.
3- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 150.
4- التنبیه و الاشراف، ص 199.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی يُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خير و نيکويی گشوده شد، آن را غنيمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله عليه و آله بيشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرايط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی داريد. پس به سوی راه های روشن خويش روی آوريد و حقا که حد و حدودی داريد. پس سوی حد و حدود خويش روی نهيد. بدانيد که مؤمن بين دو حَذَر در عمل است؛ بين اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بين اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس بايد بنده مؤمن از نفس خود برای دنيای خويش و از دنيای خود برای آخرت خويش و در جوانی اش از پيری و در زندگانی اش از مرگ بهره گيرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمايه گران بهای آدمی برای دست يابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضايت خداوند به کار نگيرد، جز حسرت و پشيمانی چيزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرمايد:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَياتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چيز را پيش از پنج چيز غنيمت شمر: جوانی را پيش از پيری؛ سلامتی را پيش از بيماری؛ فراغت را پيش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پيش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

با مرگ ابوطالب، کافران مکه بیش از پیش به آزار پیامبر پرداختند؛ زیرا مطمئن بودند که پیامبر، پشتیبان خود را از دست داده است.(1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در 50 سالگی به اتفاق زید بن حارثه به طائف سفر کرد تا مردم را به اسلام دعوت کند، ولی مردم آن سامان ایمان نیاوردند.(2) در سال یازدهم بعثت، شش نفر از اهالی یثرب از طایفه خزرج پس از دیدار با پیامبر و شنیدن آیاتی چند از قرآن در منا، دین مقدس اسلام را پذیرفتند و هنگامی که به آنجا بازگشتند، خبر بعثت پیامبر و نزول قرآن کریم را به مردم رساندند. بدین ترتیب، زمینه نشر اسلام در یثرب فراهم شد.(3)

یک سال بعد، دوازده تن از طایفه اوس و خزرج از یثرب به مکه آمدند و با پذیرفتن دین اسلام، در محلی به نام عقبه با پیامبر بیعت کردند که به آن بیعت عقبه اول می گویند. پیامبر پس از این بیعت، مصعب بن عمیر را برای آموزش احکام دین و قرآن واقامه نماز جماعت به یثرب فرستاد.(4)

سال دوازدهم بعثت؛ یعنی هنگامی که 51 سال از عمر مبارک پیامبر می گذشت، واقعه معراج پیش آمد.(5) سال سیزدهم بعثت، دین اسلام در یثرب رواج یافت، به گونه ای که در موسم حج، 73 مرد و زن از بزرگان یثرب در عقبه حاضر شدند و با پیامبر بیعت کردند. این بیعت، بیعت عقبه دوم نام گرفت. یثربیان در این بیعت متعهد

1- السیره النبویه، ج 2، ص 57.
2- حبیب السیر، ج 1، ص 316.
3- همان، ص 320.
4- السیره النبویه، ج 2، صص 73_77.
5- التنبیه و الاشراف، ص 200.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّه ِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

شدند همان گونه که از زن و فرزند خود حمایت می کنند، از پیامبر پشتیبانی کنند.(1) خبر این بیعت، قریش را سخت نگران کرد، به گونه ای که با شدت بیشتری به آزار مسلمانان پرداختند. مسلمانان نیز که پناه گاه محکم تری همچون یثرب یافته بودند، به دستور پیامبر به این شهر روی آوردند.(2)

در آغاز سال چهاردهم بعثت، قریش تصمیم گرفت در یک نقشه دسته جمعی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند تا شخص معینی گرفتار مجازات نشود. ایشان که از قصد آنها آگاه شده بود، علی بن ابی طالب را در بستر خویش خوابانید و خود به قصد مهاجرت به یثرب از مکه خارج شد. ایشان به همراه ابوبکر _ که در بین راه به آن حضرت پیوسته بود _ سه روز در غار ثور پنهان شدند و از بیراهه به یثرب رفتند.(3) مهاجرت پیامبر از مکه به یثرب، مبنای تاریخ مسلمانان قرار گرفت که «تاریخ هجری» نامیده می شود.(4) همچنین به یُمن ورود حضرت محمد صلی الله علیه و آله به یثرب، این شهر را «مدینه النبی» نامیدند. اکنون تنها به مهم ترین رویدادهای دیگر سال های زندگی پیامبر اسلام می پردازیم.

سال اول هجری

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در 53 سالگی، در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد یثرب شد. نخست در محله قبا که بیرون شهر بود، منزل گزید و مسجدی در آن محل ساخت. این نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد. سپس به اتفاق همراهان به سوی شهر حرکت کرد. بین راه در قبیله بنی سالم، نخستین نماز جمعه را با مردم خواند.

1- السیره النبویه، ج 2، صص 81 _ 85 .
2- همان، ص 110.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 320.
4- سید محمدتقی حکیم، پیام پیامبر، ص 20.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد.
(1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشُّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول كافى، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمدا! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمدا! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بعد وارد شهر شد و خانه ابوایوب انصاری را محل استقرار خود قرار داد.(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نخستین بار بین اصحاب خود «عقد اخوت» (برادری) بست و آنان دو به دو با هم برادر شدند. خود پیامبر نیز علی بن ابی طالب را به برادری خویش برگزید.(2) سپس از جانب خداوند مأمور شد برای آگاه ساختن مردم برای حضور در مسجد و ادای نماز جماعت، اذان بگویند که بلال حبشی از سوی پیامبر عهده دار این منصب شد.(3)

سال دوم هجری

در این سال، روزه در ماه رمضان بر مسلمانان واجب شد.(4) سپس قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. در همین سال، علی علیه السلام با دختر پیامبر، حضرت فاطمه علیهاالسلام ازدواج کرد.(5) نخستین آیه در مورد جهاد نیز در این سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد:

أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ.(حج: 39)

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است؛ زیرا به آنان ستم شده و خداوند بر یاری آنان تواناست.

پیامبر پس از نزول این آیه، در زمان های مختلفی با مشرکان جنگید. گاهی خود آن

1- حبیب السیر، ج 1، صص 325 _ 329.
2- همان.
3- همان، ص 329.
4- مروج الذهب، ج 2، ص 295.
5- همان.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياهِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبْتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ يَاكُلُ عَلَى الْحَضِيضِ وَ يَنامُ عَلى الْحَضِيضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَكَلَ مُتَّكِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ يُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَى الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَةُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبدالّله سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

حضرت، لشکریان اسلام را در جنگ همراهی می کرد و گاه نماینده خویش را با آنان گسیل می داشت. جنگ هایی که خود پیامبر در آنها شرکت داشت، «غزوه» و جنگ هایی که نماینده آن حضرت در آنها شرکت داشت، «سریه» نامیده می شوند.(1)

برخی تاریخ نگاران، شمار غزوه های پیامبر را 26 غزوه و بعضی دیگر 27 غزوه دانسته اند؛ زیرا جنگ وادی القری در بازگشت از جنگ خیبر اتفاق افتاد که عده ای آن را با جنگ خیبر یکی حساب می کنند.(2) البته سریه ها را 36 سریه به شمار آورده اند.(3) در بعضی جنگ ها، برخوردی به صورت جنگ پیش نیامده، ولی هدف حرکت از مرکز اسلام (مدینه) در صورتی که دشمن تسلیم نشود، جنگ بوده است. در نتیجه، این اقدام، جنگ به شمار آمده است.

از مهم ترین جنگ های این سال، جنگ بدر بزرگ بود که پیامبر با 311 تن از مهاجران و انصار، به بدر رفتند. آنان صبح روز جمعه نوزدهم ماه رمضان با قریش که 950 نفر بودند و یکصد اسب نیز همراه داشتند، پیکار کردند. در این جنگ، هفتاد تن از قریش کشته و هفتاد تن دیگر اسیر شدند. از مسلمانان فقط چهار نفر شهید شدند و جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. این کارزار تا وقتی که پیامبر به مدینه بازگشت، 19 روز طول کشید.(4)

بنی قَینُقاع، طایفه ای از یهودیان مدینه بودند که شمارشان به 400 نفر می رسید. پیامبر در جنگ بنی قینقاع، قلعه هایشان را محاصره کرد که پس از 15 روز تسلیم شدند. پیامبر

1- حبیب السیر، ج 1، ص 334.
2- مروج الذهب، ج 3، ص 287.
3- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 161.
4- التنبیه و الاشراف، صص 202_206.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصى.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبدالّله سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

نیز آنان را به اَذرِعات (محلی در شام) تبعید کرد و اموالشان را به غنیمت گرفت.(1)

سال سوم هجری

در این سال، رویدادهای مهمی پیش آمد. از جمله جنگ قَرقَره الکدر که پیامبر با 200 تن از اصحاب خود برای پیکار با سلیم و غطفان از مدینه حرکت کرد. آنان به آبی بین مکه و مدینه به نام قرقره الکدر رسیدند که محل استقرار دشمن بود، ولی اثری از آنها نیافتند. فقط مقداری از اموالشان را غنیمت گرفتند و به مدینه بازگشتند.(2) جنگ دیگری نیز میان مسلمانان و کافران قریش در کنار کوه احد (نزدیک مدینه) رخ داد که هفتاد تن از مسلمانان در آن کارزار شهید شدند. بعضی گفته اند تعداد شهیدان جنگ احد 65 نفر بوده است که چهار نفر از آنان مهاجران بودند. یکی از آن چهار تن، حمزه، عموی پیامبر بود. از مشرکان هم 23 نفر کشته شدند. پیامبر پس از جنگ احد به مدینه بازگشت.(3)

سال چهارم هجری

هیئتی از قاره به مدینه آمده و از پیامبر درخواست کرده بودند افرادی را برای آموزش دستورهای دین اسلام به آنجا بفرستد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهنیز نه تن از یارانش را به سرپرستی عاصم انصاری همراه هیئت یاد شده به آن سرزمین فرستاد. هنگامی که این کاروان به رجیع رسید، هیئت قاره به مسلمانان خیانت کردند. آنان هفت نفر از مسلمانان را به شهادت رساندند و دو نفر دیگر را به اسارت گرفتند که سرانجام آن دو را نیز شهید کردند.(4) رویداد دیگر، جنگ با یهودیان بنی نضیر بود. پیامبر، ابن امّ مکتوم را در مدینه به جانشینی خود گمارد.

1- همان، صص 206 و 207.
2- همان، ص 209.
3- التنبیه و الاشراف، صص 210_222.
4- همان، ج 2، ص 212.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الّفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

آن گاه با مسلمانان از مدینه خارج شد و به سوی قلعه بنی نضیر شتافت. آنها را 15 روز محاصره و پس از تسلیم شدن، به فدک و خیبر تبعید کرد. (1) در ماه شعبان این سال، امام حسین علیه السلاممتولد شد.(2)
همچنین با نزول آیه زیر، شراب حرام گردید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ ٱلْأَنْصابُ وَ ٱلْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (مائده:90)

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب، قمار، بت ها و چوبه های تیر (که برای برد و باخت به کار می رود) پلیدند و از کارهای شیطانند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

در این سال، فاطمه بنت اسد، مادر حضرت علی علیه السلام درگذشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به احترام او پیراهن خود را کفن وی کرد، بر او نماز گزارد و وی را در بقیع به خاک سپرد.(3)

سال پنجم هجری

در این سال، جنگ ذات الرقاع رخ داد. پیامبر در این جنگ با همراهان خود، نماز را به طریق خوف به جا آورد. این نماز نخستین نماز خوفی بود که در اسلام برگزار می شد.(4)

در همین سال، آیه مربوط به تیمم نازل شد و جنگ خندق یا احزاب پیش آمد. چند گروه مخالف از قریش، عظفان، سلیم، اسد، اشجع، قریظه، نضیر و جمعی از یهود که به 24 هزار نفر می رسیدند، برای جنگ با پیامبر به سوی مدینه حرکت کردند. تنها قریشیان چهار هزار نفر بودند که 300 اسب و 1400 شتر داشتند و فرماندهی آنها با ابوسفیان بود. در مقابل، مسلمانان در حدود سه هزار نفر بودند. در این میان، سلمان فارسی

1- همان، ص 213.
2- همان.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 356.
4- همان، ص 357.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذِیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَیءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

پیشنهاد کندن خندق را به دور مدینه داد که پیامبر نظر او را پذیرفت. این جنگ با رشادت ها و دلاوری های علی علیه السلام همراه بود و با کشتن عمرو بن عبدود، پیروزی را برای اسلام و مسلمانان به ارمغان آورد.

سال ششم هجری

در این سال، پیامبر به قصد انجام دادن عمره در ماه ذی قعده با 1600 نفر از مسلمانان به سوی مکه حرکت کرد. وقتی به حدیبیه رسیدند، مشرکان از ورود آنان به مکه جلوگیری کردند. پیامبر از همراهان خویش بیعت گرفت تا پای جان از آن حضرت حمایت کنند که به بیعت رضوان معروف شد. سپس به مشرکان اعلام کرد که قصد جنگ ندارند، بلکه برای انجام عمره آمده اند، ولی نتیجه ای نگرفت. سرانجام بین پیامبر و مشرکان، پیمان صلحی به نام صلح حدیبیه بسته شد. بر اساس این پیمان نامه، مسلمانان آن سال به مکه نرفتند و قرار شد سال آینده به مکه بروند.(1) در این سال، مردم از شدت خشک سالی و بی آبی، دچار قحطی شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب به صحرا رفتند و دو رکعت نماز استسقاء (طلب باران) به جا آوردند و دعا کردند. از همان لحظه تا هفت شبانه روز باران فراوان بارید.(2)

سال هفتم هجری

در ماه محرم، جنگ خیبر پیش آمد. پیامبر در این جنگ با 1400 سرباز و 200 اسب به سوی خیبر حرکت کرد. یهودیان به قلعه های خود پناه بردند، ولی با دلاوری های مسلمانان، قلعه هایشان یکی پس از دیگری سقوط کرد و سرانجام مسلمانان پیروز شدند. بعضی از یهودیان با دیدن شکست خود، پیشنهاد صلح دادند که پیامبر نپذیرفت. سپس از پیامبر درخواست کردند زمین هایی در اختیارشان باشد تا در آنها کشاورزی

1- التنبیه و الاشراف، ص 221.
2- حبیب السیر، ج 1، ص 268.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ یَاكُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَكَلَ مُتَّكِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی كه تكیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری كه برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می كردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی كردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس كه در سلام كردن، كسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا كه تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام كردن بر كودكان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود كه قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی كه اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلى النَّبِيِ صلی الله علیه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّکَ يَقْرئُکَ السَّلامَ و يَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقى.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

کنند و از محصول خود سهمی هم به مسلمانان بدهند. پیامبر این درخواست را پذیرفت و هر سال عبدالله بن رواحه انصاری را برای جمع آوری محصول نزد آنان می فرستاد. وقتی عبدالله در جنگ موته شهید شد، پیامبر، جبار پسر صخر را به جای او روانه کردو این برنامه تا زمان خلافت عمر بن الخطاب ادامه داشت. هنگامی که عمر به خلافت رسید، همه یهودیان را از حجاز بیرون راند.(1)

پیامبر در ماه محرم همان سال برای خود مهری درست کرد که روی آن «محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله» حک شده بود.(2) آن گاه در ماه ربیع الاول به پادشاهان و امیران سرزمین های گوناگون نامه نوشت و آنان را به اسلام فراخواند. ایشان نامه هایش را با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» آغاز می کرد و با مهر مخصوص خود پایان می داد.(3)

در این سال، پیامبر برای انجام دادن عمره که مشرکان در سال گذشته در حدیبیه مانع از انجام دادن آن شده بودند، در ماه ذی قعده از مدینه خارج شد. وقتی که به مکه رسید، مشرکان براساس قرار قبلی از مکه بیرون رفته بودند. پیامبر با همراهان خود سه روز در مکه توقف کردند و اعمال عمره را به جا آوردند.(4)

سال هشتم هجری

در این سال، جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه هنگام جنگ با رومیان در سرزمین موته شهید شدند.(5) فتح مکه نیز در این سال صورت گرفت و پیامبر

1- التنبیه والاشراف، ص 222.
2- همان، ص 224.
3- همان، ص 225.
4- حبیب السیر، ج 1، صص 381 و 382.
5- مروج الذهب، ج 2، ص 296.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلّيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإِنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

با کمک علی علیه السلام، بت هایی را که اطراف کعبه بودند، شکست. همچنین با اینکه قریش دشمنی و آزار بسیاری به مسلمانان روا داشته بودند، آنان را عفو کرد. جنگ حنین از رویدادهای دیگر این سال است. مسلمانان در این جنگ، قبیله هوازن را شکست دادند و عده بسیاری از زنان و مردان دشمن را اسیر و اموالشان را به غنیمت گرفتند. جنگ طائف از دیگر حوادث مهم این سال است که مسلمانان پس از محاصره شهر و نبرد با دشمنان، شهر را آزاد کردند.(1)

سال نهم هجری

جنگ تبوک در ماه رجب این سال پیش آمد. در این جنگ، طرف مقابل مسلمانان، امپراتور روم بود. پیامبر با اصحاب از جان گذشته خود به تبوک رفتند، ولی کار به صلح انجامید و دشمن پذیرفت که جزیه پرداخت کند. پیامبر هم برای آنان امان نامه نوشت.(2) در همین سال، منافقان، مسجد ضرار را برای دست یابی به اهداف شومشان بنا کردند که به دستور پیامبر ویران شد. همچنین «سوره برائت» بر پیامبر نازل شد و آن حضرت، علی علیه السلامرا مأمور کرد که به مکه برود و هفت آیه اول این سوره را هنگامی بخواند که مردم در منا اجتماع کرده اند.

سال دهم هجری

در این سال، علی علیه السلام مأمور شد به یمن برود و نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای مردم آنجا بخواند و آنان را به اسلام دعوت کند. طایفه همْدان همگی در یک روز مسلمان شدند و دیگر قبیله ها به تدریج به اسلام گرویدند.

در همین سال، پیامبر برای آخرین بار با مسلمانان حج به جا آورد. به همین سبب،

1- مناقب آل ابی طالب، ج 1، صص 180 و 181؛ السیره النبویه، ج 4، صص 121 _ 129.
2- السیره النبویه، ج 4، صص 159_169.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

آن حج را حجّه الوداع می گویند. برخی آن حج را حجه البلاغ نیز نامیده اند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پایان سخنرانی ها و مناسک حج، رو به جمعیت مسلمانان کرد و فرمود: «اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؛ خدایا پیام تو را به مردم ابلاغ کردم؟» همه مردم گفتند: آری. آنگاه پیامبر گفت: «اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ؛ خدایا شاهد باش.» در همین سفر، علی علیه السلام از یمن بازگشت و در ایام حج خدمت پیامبر رسید. پیامبر نیز او را در قربانی خویش شریک ساخت.(1) حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بازگشت از «حجه الوداع» در میانه راه مکه و مدینه در محلی به نام غدیر خم، علی علیه السلام را جانشین خود معرفی کرد.(2)

سال یازدهم هجری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از حج بیت الله الحرام به مدینه، در ماه صفر بیمار شد و در خانه بستری گردید. آن حضرت در طول بیماری خویش، سه بار میان مردم ظاهر شد و با آنان از فتنه های روزگار و خداحافظی، وفای به وعده و حلالیت طلبی سخن گفت. آن حضرت پس از تحمل مدتی بیماری، سرانجام روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در 63 سالگی دیده از جهان فرو بست. بدن مطهر وی را در اتاق مسکونی خودش به خاک سپردند.(3)

1- التنبیه و الاشراف، صص 239_240.
2- الارشاد، صص 89 و90.
3- همان، صص 82 و 83 .

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشُّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

اشاره

ص: 24

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

فصل اول: اخلاق فردی

درآمد

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیراً. (احزاب: 21)

به یقین، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما نمونه نیکویی است برای هر کس که به خدا و روز جزا امید دارد و بسیار یاد خدا می کند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله الگوی جاودان مسلمانان است که می توانند گفتار و کردار خود را در آینه وجودش به تماشا بنشینند. حضرت علی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگوی کامل معرفی می کند:

وَ لَقَدْ کانَ فِی رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله کافٍ لَکَ فِی الأُسْوَهِ.(1)

پیروی کردن و الگوگیری از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است.

بنابراین:

فَتَأَسَّ بِنَبِیِّکَ الأطْیَبِ الأطْهَرِ صلی الله علیه و آله فَاِنَّ فِیهِ اُسْوَةً لِمَنْ تَأَسّیَ وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزّی وَ اَحَبُّ الْعِبادِ اِلَی اللّهِ الْمُتَأَسّی بِنَبِیِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ.(2)

از پیامبر پاک و پاکیزه ات پیروی کن؛ زیرا راه و رسمش، سرمشقی است برای آن کسی که بخواهد پیروی کند و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری است و محبوب ترین بندگان نزد خداوند، کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و گام در جای قدم

1- نهج البلاغه، خطبه 160.
2- همان.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّٰه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّةِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

او گذارد.

هر کس اسوه حسنه را بشناسد و از او پیروی نکند، بی تردید، به بیراهه ره می سپارد و در دنیای زر و زور و تزویر و در تاریکستان نادانی و دنیاگرایی غوطه ور خواهد شد. آن که بدون اسوه حسنه سیر می کند، البته راه به جایی نمی برد.

به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، میزان اکبر است و همه چیز را باید با خُلق و سیره و روش و راه و رسم او سنجید و بدان عرضه کرد؛ که اگر با آن موافق بود، حق است و چنانچه با آن مخالف بود، باطل است. خداوند، پیامبر را فرستاد تا همگان را به سوی حق دعوت کند:

وَ سِیْرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ کَلامُهُ الْفَصْلُ وَ حُکْمُهُ الْعَدْلُ.(1)

سیره و راه و رسم او معتدل و روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه است.

خداوند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به سوی حق دعوت کند و گواه رفتار خلق باشد. پس:

وَ اقْتَدَوا بِهَدْیِ نَبِیِّکُم فَاِنَّهُ اَفْضَلُ الْهَدْیِ وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَاِنَّها اَهْدی السُّنَنِ.(2)

و به راه و رسم (سیره) پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم هاست و رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد

در این بازار عطاران، مرو هر سو چو بی کاران

به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

1- همان، خطبه 94.
2- همان، خطبه 110.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ترازو گر نداری، پس تو را زو ره زند هر کس

یکی قلبی بیاراید، تو پنداری که زر دارد

تو را بر در نشاند او به طرّاری که می آیم

تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین

که هر دیگی که می جوشد، درون چیز دگر دارد

نه هر کلکی، شکر دارد؛ نه هر زیری، زبر دارد

نه هر چشمی، نظر دارد؛ نه هر بحری، گهر دارد (1)

مردی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست کرد اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برایش بشمارد. آن حضرت فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم. عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصا کرد، با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاتُحْصُوها؛ اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید به پایان رسانید.» علی علیه السلام فرمود:

خداوند تمام نعمت دنیا را کم می داند در این آیه که می فرماید: «قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلیلٌ ؛ بگو متاع دنیا اندک است» و اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این آیه عظیم شمرده است، چنان که می فرماید: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ تو را خویی بسیار بزرگ است.» اینک تو چیزی را که اندک است، نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی را که بزرگ است، احصا کنم. با این حال، همین قدر بدان که اخلاق نیکوی تمام پیامبران به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد. هر یک از پیامبران، مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند. چون نوبت به پیامبر رسید، تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد. ازاین رو، فرمود: «اِنّی بُعِثْتُ

1- کلیات دیوان شمس تبریزی، ج 1، صص 227_228.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلى النَّبِيِّ صلى الله علیه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّکَ يَقْرِئُکَ السَّلامَ و يَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقى.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالىَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، كَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبدالّله سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink"
href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

لِاُتِمِّمَ مَكارِمَ الْاَخْلاقِ؛ من برانگيخته شدم تااخلاق نيكو را تمام كنم».(1)

آينه نبى صلى الله عليه و آله

«نه درازى باريک بود و نه كوتاهى خرد، بل كه ميانه اين هر دو بود: راست اندام تمام پشت. رويى داشت نه گرد و برآمده چون روى فربهان و نه خشک و نزار چون روى نحيفان، بل كه روى گرد به قاعده بود، سپيد و روشن و لطيف. چشمى داشت سپيده ها سپيد و سياهه سياه. مژگانى راست به هم در رُسته، دراز و بسيار. انگشتانش، هم از آنِ دست و هم از آنِ پاى، درشت و بزرگ. كف هاى وى نرم چون حرير بود و چون از جاى خود برخاستى و مى رفتى، از چستى همانا كه مرغ بود كه مى پريد و در ميان دو كتفش، مهر نبوت بودى. و او خود خاتم پيغامبران و مهتر عالميان بود و در سخا از همه بهتر بود و در شجاعت از همه بيشتر بود و در فصاحت از همه نيكوتر و تمام تر بود و در عهد و پيمان از همه درست تر بود و در خوى و خلق از همه نيكوتر بود و در تعيّش با مردم، از همه بزرگ تر. بر بديهه، چون وى را بديدندى، از وى هيبت داشتندى و چون با وى مخالطت كردندى، وى را چون جان و دل دوست گرفتندى. نه پيش از وى، مثل وى كسى توانستندى ديدن و نه بعد از وى، كسى مثل وى تواند يافتن».(2)

1

(1) لباس و پوشش

بيان نمونه هايى از سيره پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله در مورد پوشيدن جامه، جنس لباس،

ص: 28

1- مصطفى زمانى، داستان ها و پندها، ج2، ص 100، به نقل از: وقايع الايام، ج 3.
2- رفيع الدين اسحاق بن محمد همدانى، سيرت رسول الله صلى الله عليه و آله، ويرايش: مدرس صادقى، ص 34.

1- مقريزى، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حديد: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالىَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

رنگ و اندازه آن و شیوه پوشیدن پیراهن و کفش و مانند آن می تواند الگویی مناسب برای همگان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به سلامت وعافیت جسمی، هم به سادگی و هم به نوع سالم تر پارچه لباس توجه داشت. لباس پنبه ای مورد علاقه آن حضرت بود. حضرت علی علیه السلاممی فرماید:

اَلْبِسُوا الثِّیابَ الْقُطْنِ فَاِنَّها لِباسُ رَسُولِ اللّهِ.(1)

لباس های پنبه ای بپوشید؛ چرا که آن، لباس پیامبر خداست.

رنگ سبز، رنگ موردپسند پیامبر برای لباس بود: «کانَ یُعْجِبُهُ الثِّیَابُ الخُضْرُ.»(2) از سوی دیگر، رنگ سرخ، رنگی بود که آن را برای لباس نمی پسندید: «اِنَّهُ کَرِهَ الْحُمْرَةَ فِی اللِّباسِ.»(3) در پوشیدن لباس همواره به پاکیزگی آن توجه می کرد، به گونه ای که می فرمود: هر کس لباسی را می پوشد، باید در آراستگی و پاکیزگی آن بکوشد: «مَنِ اتَّخَذَ ثَوْباً فَلْیُنَظِّفْهُ.»(4) رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه لباس تازه می پوشید، خدا را شکر و سپاس می گفت: «کانَ مِنْ فِعْلِهِ اِذَا لَبِسَ الثَّوْبَ الْجَدِیدَ حَمِدَ اللّهُ.»(5) در روایت دیگری آمده است ایشان وقتی جامه نو بر تن می کرد، چنین دعا می فرمود:

خدایی را سپاس که بر تن من چیز پوشاند تا پوشش من باشد و میان مردم آراسته باشم.(6)

ص: 29

1- سنن النبی، ص 126.
2- همان، ص 120.
3- همان، ص 133.
4- مکارم الاخلاق، ص 103.
5- بحارالانوار، ج 16، ص 251.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 145.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

ص: 111

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.
(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

از نشانه های وارستگی آن حضرت در پوشیدن جامه آن بود که ایشان فخر خویش را به جامه و نوع آن نمی دانست. این است که نقل شده هر نوع لباسی که فراهم می شد، می پوشید؛ از لنگ و پیراهن یا جُبّه یا هر چیز دیگر.(1) ایشان هر چه که فراهم بود، می پوشید؛ چه قطیفه ای باشد که به بر کند یا برد عالی که بپوشد، چه جبه پشمین: «ما وَجَدَ مِنَ الْمُباحِ لَبِسَ؛ هر چه از حلال می یافت، می پوشید».(2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود:

ای ابوذر! من لباس خشن و سخت می پوشم، روی زمین می نشینم؛ انگشتانم را پس از غذا می لیسم؛ بر چهار پای بی زین سوار می شوم و کسی را همراه خود سوار می کنم. اینها از سنت های من است. هر کس از سنت های من روی گردان شود، از من نیست.(3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر موارد، عمامه بر سر می نهاد. هنگام نماز و خطبه و جهاد به تناسب شرایط، سر را با چیزی می پوشاند و گاهی هم سر برهنه بود. به روایت امام صادق علیه السلام، پیامبر اسلام عرقچین و کلاه سفید و راه راه می پوشید و هنگام جنگ، عرقچین بر سر می گذاشت.(4)

در روایت دیگری است که آن حضرت دستمال و حوله ای داشت که پس از وضو، چهره خود را با آن خشک می کرد و اگر حوله و دستمالی همراه نداشت، با گوشه لباس خود، صورت را خشک می کرد.(5)

1- سنن النبی، ص 125.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 125.
3- سنن النبی، ص 131.
4- مکارم الاخلاق، ص 120.
5- مکارم الاخلاق، ص 36.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَةٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ كانَ یَبْكِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینكه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست كه نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَكِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد كه می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم كه اگر گناه كنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد كه خدای سبحان را سرچشمه كمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر كمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی كه بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْكُلُ اَكْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می كرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود). (1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

پیامبر هرگاه لباس و پیراهن می پوشید، ابتدا سمت راست را بر تن می کرد و از سمت چپ جامه را از تن درمی آورد.(1) آن حضرت انجام کار را با دست راست و شروع از سمت راست را در همه کارهایش دوست می داشت، حتی در پوشیدن جامه و کفش یا شانه کردن مو.(2)

امام صادق علیه السلام از پدران خویش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردان را از اینکه در لباس پوشیدن، خود را شبیه زنان سازند، بازمی داشت و زنان را نهی می کرد که در لباس پوشیدن شبیه مردان شوند. (3)

(2) خوردن و آشامیدن

اولیای الهی همواره از اسارت شکم آزاد بودند. به فرموده امام صادق علیه السلام:

نزد پیامبر خدا، هیچ چیز محبوب تر از این نبود که پیوسته گرسنه و از خدا ترسان باشد.(4)

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا این روایت صحیح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نان گندم، سیر نخورد؟ فرمود: نه. «اصلاً نان گندم نمی خورد، بلکه نان جو مصرف می کرد.»(5) مقید نبودن آن حضرت به نوع خاصی از غذا، نشان دهنده این

1- سنن النبی، ص 123.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 237.
3- مکارم الاخلاق، ص 118.
4- سنن النبی، ص 160.
5- همان، ص 162.با تغییر و تصرف

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فى اَيّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الَفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا ٱلْأَمٰاناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

وارستگی است: «کانَ رَسُولُ اللّهِ یَأکُلُ الْأصْنافَ مِنَ الطَّعامِ؛ پیامبر خدا هر نوع غذایی را می خورد». (1)

بدگویی از غذا، نوعی ناسپاسی در برابر نعمت الهی است که این رویه هرگز در زندگی پیامبر دیده نشد:

ماذَمَّ طَعَاماً قَطُّ، کَانَ اِذَا اَعْجَبَهُ اَکَلَهُ وِ اِذَا کَرِهَهُ تَرَکَهُ وَ لا یُحَرِّمُهُ عَلَی غَیْرِهِ. (2)

هرگز از طعامی بدگویی نکرد. اگر از غذایی خوشش می آمد، می خورد و اگر دوست نداشت، نمی خورد و برای دیگران هم ممنوع نمی ساخت.

ایشان ظرف غذا را با انگشتانش پاک می کرد و می فرمود: «برکت غذای آخر ظرف بیشتر است.»(3) هر گاه طعام و سفره را در مقابل حضرت می نهادند، چنین دعا می کرد:

اَللّهُمَّ اجْعَلْها نِعْمَةً مَشْکُورَةً تَصِلُ بِها نِعْمَةَ الْجَنَّهِ.(4)

خدایا، این را نعمتی سپاس گزاری شده قرار بده؛ نعمتی که آن را به نعمت بهشت پیوند دهی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «آن حضرت از آغاز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد».(5)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز و پایان غذا خوردن و آب نوشیدن «بسم اللّه» و

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- سنن النبی، ص 177.
3- همان.
4- مکارم الاخلاق، ص 143.
5- سنن النبی، ص 162.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَةَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَوِيلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤدُّوا ﭐلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

«الحمدللّه» می گفت. هرگاه آب می نوشید، آب را به صورت مکیدن می نوشید، نه با یک نفس و به صورت بلعیدن و می فرمود: «درد کبد، از بلعیدن آب به یک نفس پدید می آید». ابن مسعود می گوید: «حضرت رسول، آب را با سه نفس می نوشید، نه یک سره و پیوسته و در هر بار «بسم اللّه» می گفت و در پایانش خدا را شکر می کرد.» ابن عباس نیز روایت کرده که آن حضرت را دیده که با دو نفس آب می خورد.(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله گاه در ظرف های بلوری که از شام می آوردند، آب می نوشید. گاهی نیز در کاسه های چوبی یا سفالی و زمانی در مشت های خویش آب می نوشید و می فرمود: «هیچ ظرفی به گوارایی دست نیست». گاهی هم از دهانه مشک آب می نوشید. گاهی ایستاده، گاهی سواره و در هر ظرفی که پیش می آمد. شربت خنک را هم دوست داشت، ولی می فرمود:

سَیِّدُ الْاَشْرِبَهِ فی الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ الْماءُ.(2)

آب، سرور و سالار همه نوشیدنی ها در دنیا و آخرت است.

امام حسین علیه السلام فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی غذایی می خورد، می گفت: بارخدایا! در آن به ما برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما گردان. هنگامی که شیر یا شربتی می نوشید، می گفت: بارخدایا! در آن به ما برکت عطا کن و از آن روزی ما گردان.(3)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

1- همان، ص 169.
2- مکارم الاخلاق، ص 31.
3- عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 39.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

كُن عَلى عُمْرِكَ أَشَحَّ مِنكَ عَلى دِرْهَمِكَ وَ دينارِكَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدى، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین خوردنی اهل دنیا و آخرت، گوشت است و پس از آن، برنج. و فرمود: شربت عسل را هر کس به شما تعارف کرد، رد نکنید. فرمود: انار بخورید که هر دانه آن در معده قرار می گیرد، دل را روشن می سازد و شیطان را چهل روز بیرون می راند. و فرمود: سرکه، نان خورش نیکویی است. خانواده ای که سرکه داشته باشند، فقیر نمی شوند. و فرمود: بر شما باد به روغن زیتون که آن تلخی صفرا و سودا را می گشاید و بلغم را می برد و عصب را قوی می سازد و بیماری را برطرف می کند و اخلاق را نیکو و وجود (یا نَفَس) را پاکیزه و غم را برطرف می سازد. و فرمود: برترین خوراک دنیا و آخرت، گوشت است و برترین نوشیدنی دنیا و آخرت، آب است و من سرور فرزندان آدمم و فخر نمی کنم.(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون را بیشتر از نان خورش ها دوست می داشت. یک بار بر ام سلمه وارد شد و آن بانو پاره نانی خدمت پیامبر آورد. پیامر فرمود: خورشی داری؟ عرض کرد: نه ای رسول خدا، جز سرکه چیزی ندارم. فرمود: «سرکه، خورش خوبی است. خانه ای که در آن سرکه باشد، بی چیز نیست».(2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خربزه را با شکر و با خرما می خورد و خوردن هندوانه را نیز با خرما دوست داشت و از سبزی ها، ریحان را دوست داشت و از نگاه کردن به ترنج سبز و سیب سرخ خوشش می آمد.(3) روزی غذایی بسیار گرم برای پیامبر آوردند. حضرت فرمود:

1- همان، ج 1، ص 34_36.
2- فروع کافی، ج 2، ص 172.
3- همان، ص 181.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

خداوند آتش را طعام ما نساخته است. بگذارید خنک و قابل خوردن شود که غذای داغ، بی برکت است و شیطان در آن بهره ای دارد.(1)

گفته اند: پیامبر شامگاه پنج شنبه در مسجد قبا روزه اش را گشود و فرمود: آیا چیزی برای نوشیدن هست؟ اوس بن خولی الانصاری قدح بزرگی از شربت شیر و عسل برای ایشان آورد. پیامبر آن را چشید و از دهان دور کرد و فرمود:

این دو نوشیدنی است؛ یکی از آنها کافی است. من آن را نمی خورم و بر دیگران حرام هم نمی کنم، ولی خودم برای خدا فروتنی می ورزم و هر کس برای خدا فروتنی کند، خدا او را بالا می برد و هر کس تکبر کند، خداوند او را پایین می کشد و هر کس در معاش به اقتصاد و میانه روی عمل کند، خدا به او روزی می بخشد و هر کس تبذیر و زیاده روی کند، خدا او را محروم می سازد و هر کس از مرگ بسیار یاد کند، خدا او را دوست می دارد.(2)

(3) بهداشت

دین اسلام، همگان را به رعایت بهداشت و سلامت جسم فرا خوانده است. پیامبر گرامی اسلام نیز که رفتارش همواره الگوی مسلمانان است، در مورد بهداشت تن و جان، سیره پسندیده ای داشت. در این باره آمده است:

کانَ رَسوُلُ اللّهِ لا یَتَنَفَّسُ فِی الاِناءِ اِذَا شَرِبَ فَإِذَا اَرَادَ أَنْ یَتَنَفَّسَ اَبْعَدَ الاِناءَ عَنْ فِیهِ، حَتَّی یَتَنَفَّسَ.(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آب می نوشید، در ظرف آب، نفس نمی کشید، (بازگشت نفس را در آب داخل نمی کرد) بلکه هر وقت می خواست نفس بکشد، آن را از دهان دور نگه می داشت.

1- همان، ج 2، صص 170 و 171.
2- اصول کافی، ج 2، ص 122.
3- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 32.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ایشان در پاسخ به این پرسش که چرا مسلمانان کمتر بیمار می شوند، فرمود:

نَحْنُ قَوْمٌ لا تَأکُلُ حَتّی نَجوُعَ وَ إِذَا اَکَلْنَا لا نَشْبَعُ.(1)

ما جمعیتی هستیم که تا وقتی کاملاً گرسنه نشویم، غذا نمی خوریم و چون غذا می خوریم، خود را کاملاً سیر نمی کنیم.

ایشان به مسواک دهان و دندان بسیار توجه می کرد، به گونه ای که:

لَمْ یُرَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله قطُّ خَارِجاً مِنَ الْغَائِطِ اِلاّ تَوَضَّأَ وَ یَبْتَدِی ءُ بِالسِّوَاکِ. (2)

دیده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله قضای حاجت کند، مگر اینکه پس از آن وضو می ساخت و وضو را با مسواک کردن آغاز می کرد.

رسول گرامی اسلام با گرفتن ناخن، مالیدن روغن به بدن، سرمه کشیدن، زدودن موهای زاید و کوتاه کردن شارب، مسلمانان را به اهمیت دادن به بهداشت فرا می خواند. ایشان درباره کوتاه کردن ناخن می فرماید:

مَنْ قَلَّمَ اَظْفارَهُ یَوْمَ الْجُمْعَهِ اَخْرَجَ اللّهُ مِنْ اَنامِلِهِ داءً وَ اَدْخَلَ فِیهِ شِفاءً.(3)

هر کس ناخنش را روز جمعه بگیرد، خداوند درد را از انگشتانش بیرون کند و شفا را در آن وارد سازد.

ایشان همواره بوی خوش به کار می برد؛ موهایش را شانه می زد و لباسش همیشه تمیز و زیبا بود. هنگام خروج از خانه، در آینه نگاه می کرد و هر وقت وضو می ساخت، مسواک می زد. رنگ کفش و لباس آن حضرت نیز با هم متناسب بود. عمامه ای که بر سر می نهاد، به قامتش برازندگی ویژه ای می داد و بر جذبه و ابهتش می افزود. ایشان

1- سنن النبی، ص 181.
2- محجه البیضاء، ج 1، ص 296.
3- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 123.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الْاَرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 110

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

می فرمود:

اِنَّ اللّهَ جَمِیلٌ وَ یُحِبُّ الْجَمالِ.(1)

همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

محمد بن جریر طبری دراین باره می نویسد:

کَانَ یَنْظُرُ فِی الْمِرْآهِ وَ یُرَجِّلُ جَمَّتَهُ وَ یَمْتَشِطُ وَ رُبَّما نَظَرَ فِی الْماءِ وَ سَوّی جَمَّتَهُ فِیهِ وَ لَقَدْ کَانَ یَتَجَمَّلُ لاَِصْحابِهِ فَضْلاً عَلَی تَجَمُّلِهِ لاَِهْلِهِ وَ قَالَ: اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ اِذَا خَرَجَ اِلَی اِخْوَانِهِ اَنْ یَتَهَیَّاءَ لَهُمْ وَ یَتَجَمَّلَ.(2)

عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که به آینه نگاه می کرد و موی سرش را صاف می کرد و شانه می زد و چه بسا در برابر آب، موی سر خود را منظم می کرد و خود را نه تنها برای خاندانش، بلکه برای اصحاب خویش می آراست و می فرمود: خدا دوست دارد که بنده اش وقتی برای دیدن برادران از خانه بیرون می رود، خود را آماده کند و بیاراید.

پیامبر گرامی اسلام همواره از بوی خوش استفاده می کرد، چنان که در این باره آمده است:

کَانَ رَسوُلُ اللّه صلی الله علیه و آله یُنْفِقُ عَلَی الطِیبِ اَکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ عَلَی الطَّعامِ.(3)

رسول الله صلی الله علیه و آله برای عطر و بوی خوش، بیش از غذا پول خرج می کرد.

وارد شده است مردی ژولیده و با ریش بلند و نامنظم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود:

1- نهج الفصاحه، ص 159.
2- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 36.
3- همان، ص 66.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّٰه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مكارم اخلاق، ص 13.
2- مكارم الاخلاق، ص 460.
3- شيخ عباس قمى، انوار البهيه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

این مرد روغن پیدا نکرده است، تا موهایش را صاف و منظم کند؟ بعضی از شما نزد من می آیید، در حالی که قیافه شیطان را دارید.(1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا از هیچ راهی نمی گذشت مگر آنکه هر کس پس از ساعت ها از آنجا گذر می کرد، از بوی خوشی که از ایشان مانده بود، می فهمید آن حضرت از آنجا گذشته است. هیچ نوع عطری برایش نمی آوردند، مگر آنکه از آن به خود می مالید و می فرمود: بوی عطر، مطبوع و خوب و حمل آن، آسان است.(2)

(4) آراستگی

آراستگی و زیبایی ظاهری در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای داشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ الْوَسَخَ وَ الشَّعَثَ.(3)

پروردگار، چرک و ژولیدگی را دشمن می دارد.

در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

وَ کَانَ یَنْظُرُ فِی الْمِرآهِ وَ یُرَجِّلُ جَمَّتَهُ وَ یَمْتَشِطُ وَ رُبَّما نَظَرَ فِی الْماءِ وَ سَوّی جَمَّتَهُ فِیهِ وَ لَقَد کَانَ یَتَجَمَّلُ لاَِصْحابِهِ فَضْلاً عَلَی تَجَمُّلِهِ لاَِهْلِهِ.(4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آینه نگاه می کرد و موی سر خود را شانه می زد. گاهی هم به جای آینه، در ظرف آب نگاه می کرد و موی سر خود را

1- محجه البیضاء، ج 1، ص 309.
2- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 66.
3- نهج الفصاحه، ح 741.

4- بحارالانوار، ج 16، ص 249.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّْكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مكارم اخلاق، ص 13.
2- مكارم الاخلاق، ص 460.
3- شيخ عباس قمى، انوار البهيه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلی النَّبِيِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

مرتب می ساخت. علاوه بر اینکه خود را برای خانواده آراسته و مهیا می کرد، خود را برای برادران دینی اش هم می آراست.

آن حضرت با شانه، سر خود را شانه می کرد. همسرانش مراقب و منتظر بودند که وقتی از موهای سر و صورت او می ریخت، آنها را جمع کنند. تار موهایی که گاهی نزد مردم به عنوان تبرک مانده بود، از همان موها بود. وی گاهی روزی دوبار، محاسن خود را شانه می زد و پس از شانه زدن، شانه را زیر تشک و بالش خود می گذاشت.(1)

پیامبر خدا به بوی خوش اهمیت فراوانی می داد و خود را معطر می ساخت. هرگاه از کوچه و گذرگاهی می گذشت، آنان که از آن مسیر می گذشتند، از رایحه خوش بر جای مانده، می دانستند که پیامبر از این کوچه گذشته است. هرگاه عطری به او عرضه می شد، از آن استفاده می کرد و می فرمود: «بوی آن خوش است. سنگینی هم ندارد.» استفاده از بوی خوش را همیشه دوست داشت و از آن لذت می برد.(2)

حضرت به سنت مسواک زدن دندان نیز اهمیت می داد، به گونه ای که دندان هایش پیوسته براق و سفید بود. ایشان در خواص و آثار مسواک می فرمود:

اَلسِّوَاکُ مُطَهِّرَهٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاهٌ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ السُّنَّهِ الْمُؤَکَّدَهِ.(3)

مسواک هم پاکیزه کننده دهان است، هم موجب رضای الهی است و از سنت های مؤکدی است که خداوند قرار داده است.

ایشان به گل و هدیه دادن آن اهمیت می داد، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله گلی را با هر دو دست به من عطا کرد. وقتی آن

1- مکارم الاخلاق، ص 33.
2- بحارالانوار، ج 16،ص 249.
3- محدث قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 674 .

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَیءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الاَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

را به بینی نزدیک ساختم، فرمود: «همانا این گل پس از آس،(1) سرور گیاهان بهشت است».(2)

5

(5) خواب و استراحت

پیامبر گرامی اسلام به پهلوی راست می خوابید و دست راستش را زیر گونه راست خویش می نهاد و می فرمود: «آفریدگارا! مرا روزی که بندگانت را بر می انگیزانی، از عذابت (در امان) نگه دار».(3)

به طور معمول در آغاز شب می خفت و در فرجام آن برمی خاست. گاه برای انجام دادن کار مردم، شب زود نمی خوابید. چون می خفت، بیدارش نمی کردند تا خود بیدار می شد. هنگام خفتن، دست راست را زیر گونه راست می نهاد(4) و هرگاه از خواب برمی خاست، پروردگار را سجده می کرد.(5)

مردمان را از خوابیدن بر پشت بام بدون نرده یا دیواره بازمی داشت.(6) ارتفاع مناسب

ص: 40

1- آس، درختی است شبیه به درخت انار که برگ هایش سبز و خوش بو و گلش سفید و معطراست.
2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، صص 40 و 41.
3- اصول کافی، ج 3، ص 323.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 312.
5- بحارالانوار، ج 16، ص 253.
6- اصول کافی، ج 6، ص 53.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

دیوار را یک ذراع و یک وجب می دانست و می فرمود:

کسی که بر پشت بام بی دیواره بخوابد و ناگواری بر او رخ دهد، تنها خودش را سرزنش کند.(1)

پیامبر وقت خواب، مسواک را بر بالین خود می نهاد و چون برمی خاست، اول مسواک می کرد و می فرمود:

چنان به مسواک کردن مأمور شدم که بیم داشتم بر من واجب شده باشد.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

بستر رسول خدا یک عبا بود و بالش او چرمی پر شده از برگ خرما. شبی بستر او را دو لایه گستردند. بامداد فرمود: (نرمی و راحتی) این بستر شب گذشته مرا از نماز بازداشت و فرمان داد بسترش را همچنان یک لا بیفکنند.(3)

پیامبر گاهی روی بوریایی بدون هیچ زیرانداز دیگری می خفت و پیش از خواب مسواک می کرد. چون به بستر می رفت، بر پهلوی راست می خوابید. دست راست را زیر گونه راست قرار می داد و آیه الکرسی و دعا می خواند. از جمله آن دعاها این بود:

بِسْمِ اللّهِ اَمُوتُ وَ اَحْیی وَ اِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ اَللّهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِی وَاسْتُرْ عَوْرَتی وَ اَدِّ عَنِّی أَماتَتِی.(4)

به نام خدا می میرم و زنده می شوم و بازگشت به سوی خداست. بار خدایا! هراسم را تسکین ده و امنیتم بخش و عورتم را پوشیده بدار و امانتم را بپرداز.

حضرت علی علیه السلام درباره نوع رخت خواب ایشان می فرماید:

1- همان، ص 520.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 229.

3- صدوق، امالی، ص 297.
4- موسوی گرمارودی، سیمای آفتاب، ص 40.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فى اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّه ِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و همواره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

كَانَ لَهُ فِرَاشٌ مِنْ أدْمٍ حَشْوهُ لِيفٌ وَ كَانَت لَهُ عَبَاءَةٌ تُفْرَشُ لَهُ حَيْثُمَا اِنْتَقَلَ وَ تُثَنَّى ثِنتَينِ وَ كَانَ كَثِيراً مِا يَتَوَسَّدُ وَسَادَةً لَهُ مِنْ أدْمٍ حَشوُها لَيفٌ وَ يَجْلِسُ عَلَيهَا... وَ كَانَ يَنَامُ عَلَى الْحَصِيرِ لَيسَ تَحتَهُ شَی ءٌ غَيْرُهُ.(1)

رخت خواب ایشان پوستی بود که داخل آن از لیفه و پوشال خرما پر شده بود. بالش او نیز چنین بود. زیرانداز او یک عبا بود که گاهی هم آن را دولا می کرد و بر آن می نشست. بیشتر موارد بر حصیری می خوابید که زیرش چیزی جز آن نبود.

6

(6) توکل

یکی از گفتنی های شیرین فتح مکه این بود که وقتی ابوسفیان آن همه شکوه و عظمت سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، در حیرت و تعجب فرو رفت. وی کنار نیروها قدم می زد و می گفت: «ای کاش می دانستم که چرا محمد بر من پیروز شد؟ با اینکه او همچون ما دارای سازمان دهی و تشکیلات رزمی نبود و گروندگان به محمد از هر نظر از ما ناتوان تر بودند. چگونه آنها این چنین نیرومند شدند و بر ما پیروز گشتند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید. پس دست مبارکش را روی شانه ابوسفیان گذاشت و فرمود: «بِاللّهِ غَلَبْتُکَ؛ ما به کمک اللّه بر شما پیروز شدیم».(2)

این سخن همان است که ما از آن به «امداد غیبی» یاد می کنیم؛ زیرا هر کس به خدا توکل کند و از روی ایمان خالص، در خط اللّه گام بردارد، پیروز می شود. خداوند در قرآن می فرماید:

وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ. (عنکبوت: 69)

همانا آنانی را که در راه ما جهاد کنند، هدایت خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

پیامبر گرامی با تربیت قرآنی دریافته بود که سپردن کارها به خداوند و اتکال به ذات الهی، عامل پیروزی و نجات است. آیات وحی در تار و پود جان او جای گرفته

1- مکارم الاخلاق، ص 38.
2- محمد محمدی اشتهاردی، داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، ص 53.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده كنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان كه مسجد انتخاب مى كنند، مسجد ضرار و كفر و جايگاه تفرقه ميان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پيش سوگند ياد مى كنند كه ما در ساختن مسجد حُسن نيت داريم، ولى خداى سبحان گواهى مى دهد كه آنها دروغ مى گويند.

پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله هنگامى كه از نيت پليد منافقان آگاه شد، عده اى از اصحاب را انتخاب كرد و دستور داد مسجد را ويران كنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلى الله عليه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از اين نمونه ها به خوبى روشن مى شود كه اگر اسلام، دين رحمت است، هيچ گاه در برابر فساد سهل انگار نيست تا مبادا معاندان و منافقان بر كيان مسلمانان مسلط شوند و هويت اسلامى آنان را تهديد كنند.

پس از جنگ احد، پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله براى ترساندن كافران، فرمان بسيج عمومى داد. مسلمانان براى سركوبى كافران حركت كردند تا به حمراء الاسد _ كه حدود دو فرسخ و نيمى مدينه قرار داشت _ رسيدند. دشمن كه از حمله دوباره مسلمانان آگاهى يافته بود، به سوى مكه گريخت.

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدينه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فرارى دست يافت. اولى معاويه بن مغيره بود كه در جنگ احد، بينى حضرت حمزه را بريده بود و ديگرى، ابوعزّه حمجى بود.

ابوعزّه حمجى كسى بود كه در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عيالمندى خود به پيامبر شكايت كرد. حضرت او را آزاد كرد، به شرطى كه ديگر بار، به جنگ مسلمانان نيايد. او نقض عهد كرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَباءَةُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بود که:

ای رسول ما، خدا تو را کفایت می کند و مؤمنانی که پیروان توأند. (انفال: 64)

پس ای رسول، هر گاه مردم از تو روگردانیدند، بگو خدا مرا کافی است که جز او خدایی نیست. من به او توکل کرده ام که (خدای جهان) و رب عرش بزرگ اوست. (توبه: 129)

و ای رسول، هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر آنکه بگویی «ان شاء اللّه» (اگر خدا بخواهد) و خدا را لحظه ای فراموش مکن و بگو امید است خدای من، مرا به حقایقی نزدیک تر از این هدایت فرماید. (کهف:23و24)

درباره نفی اتکا به خود و غفلت از اثرگذار واقعی در کارها آمده است که یکی از اصحاب، اذن تشرف به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفت. حضرت فرمود: «کیستی؟» عرض کرد: «منم ای رسول خدا.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: «من! من! آیا رواست برای مخلوقی که بگوید من!» آن شخص از کرده خود پشیمان شد و گفت: «پناه می برم به خدا از خشم خدا و رسولش. پس علت خشم آن حضرت را پرسید.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانی که این لفظ «مَن» شایسته مخلوق نیست؟ آیا نمی دانی که ابلیس در برابر فرمان خدا بر اینکه آدم را سجده کند، گفت: انا خیرٌ مِنْهُ. من بهتر از او هستم. در نتیجه از درگاه رحمت حق رانده شد.» در این وقت، آن صحابی دوباره اظهار پشیمانی کرد و متعهد شد که دیگر هرگز «من» نگوید.(1)

البته توکل به معنای خانه نشینی و واگذاری مطلق کارها به دست خداوند نیست که این با آموزه های دینی ناسازگار است. انسان متوکل، در انجام دادن کارها، تأثیر خدا را بیش از هر چیز احساس می کند و خود را وجودی رابط و وابسته به یک موجود مستقل می یابد. با این حال، به دقت، عوامل طبیعی کار را در نظر دارد و به علل کارها توجه می کند. در حکایتی آمده است: روزی شتر پیامبر گُم شد. پس از جست وجوی فراوان آن را پیدا کردند و نزد پیامبر آوردند. حضرت رو به غلامش کرد و فرمود: مگر هنگام

1- داستان ها و پندها، ج 8 ، ص 155؛ به نقل از: جامع النورین، ص 185.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فى اَيّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرِئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

خواباندن شتر، زانوانش را نبسته بودی؟ غلام عرض کرد: کسی که به قادر متعال توکل داشته باشد، احتیاجی ندارد که زانوان شتر را ببندد. حضرت فرمود:

«اَعْقِلْ وَ تَوَکَّلْ؛ اول زانوی شتر را ببند و بعد توکل کن»؛ زیرا قبول مشیت الهی به چیزی تعلق می گیرد که همراه با کسب و کار و تلاش باشد. نه آن گونه باش که کاری نکنی و همه چیز را به خدا واگذار کنی و نه چنان باش که بدون توکل و یاری باری تعالی، کسب و کار را منشأ خیر و برکت بدانی.(1)

(7) خداترسی و ذکر مدام

حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیوسته به یاد خدا بود، هم در دل و هم در زبان. هرگاه از مجلسی برمی خاست، می گفت: «سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ.»(2) هنگام خوابیدن، بیدار شدن، آماده شدن برای نماز، استراحت، غذا خوردن و به طور کلی در سفر و حضر، دعا می خواند و یاد خدا می کرد. هنگام دعا، مانند مسکینی که غذا می خواهد، متضرعانه دست به سوی درگاه خدا بلند می کرد. روزی هفتاد بار «اَسْتَغْفِرُاللّهَ» می گفت؛ با آنکه معصوم بود و گناهی از حضرتش سر نزده بود. هنگام خواب به توصیه جبرئیل امین، «آیه الکرسی» می خواند.(3)

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده است:

ص: 44

1- مهدی پرتوی آملی، امثال و حکم، ص 129.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 132.
3- مکارم الاخلاق، ص 38.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ یَاكُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَكَلَ مُتَّكِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی كه تكیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری كه برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می كردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی كردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس كه در سلام كردن، كسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا كه تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام كردن بر كودكان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود كه قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی كه اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: 136

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" (href="#content_note_149_2">(2

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

جدّ من، رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند، گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود، کوشش و بندگی خدا را رها نمی کرد تا آنجا که ساق و قدمش (از کثرت عبادت) ورم کرد. پدر و مادرم فدای او، برخی به او گفتند: آیا این گونه عمل می کنی، در حالی که خدا گناه گذشته و آینده ات را آمرزیده است؟ فرمود: آیا بنده شاکر و سپاس گزار نباشم.(1)

امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر هر روز هفتاد مرتبه «استغفرالله» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» می فرمود. (هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می کرد).(2)

این نشانه راه و رسم بندگی و توجه کامل و پیوسته به معبود است. حضرت امام باقر علیه السلام از قول عایشه می فرماید:

عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: چرا خود را (در عبادت) به رنج و مشقت می اندازی، در حالی که خداوند، گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است. پیامبر فرمود: ای عایشه، آیا بنده ای سپاس گزار نباشم؟(3)

در روایتی دیگر عطاء بن زیاد می گوید: «روزی به عایشه گفتم عجیب ترین چیزی که از پیامبر دیدی، چه بود؟ عایشه گفت: همه کارهای پیامبر عجیب است، ولی از همه عجیب تر اینکه شبی از شب ها پیامبر در خانه من بود. اندکی استراحت کرد. هنوز آرام نگرفته بود که برخاست و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آن قدر در حال نماز گریه کرد که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد. پس سر به سجده نهاد و آن قدر گریست که زمین تَر شد. همچنان تا طلوع صبح، پریشان و گریان بود. وقتی بلال حبشی آمد و پیامبر را برای نماز صبح طلبید، آن حضرت را گریان دید. پرسید: شما که مشمول لطف خدا هستید، پس برای چه گریه

1- شیخ طوسی، امالی، صص 47 و 48.
2- اصول کافی، ج 2، ص 504.
3- اشاره به آیه «لِیَغْفِرَ اللّهُ لَکَ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ.» فتح: 2

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا يَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالىَ اَمَرَنِى بِمُداراهِ النَّاسِ، كَما أمَرَنى بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ص: 149

می کنید؟ پیامبر فرمود: آیا نباید بنده سپاس گزار خدا باشم؟ چرا نگریم، خداوند در شبی که گذشت آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. پس شروع به خواندن آیات 190 تا 194 سوره آل عمران کرد و در پایان فرمود: وای به حال کسی که این آیات را بخواند و در آن نیندیشد».(1)

پیامبر همیشه نگران و در اندیشه جهان آخرت بود. ابوذر نقل می کند که پیامبر شب را به نماز می ایستاد و این آیه را تکرار می کرد:

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ. (مائده: 118)

پروردگارا، اگر آنان را مجازات کنی، بندگان توأند و اگر آنان را ببخشی، تو عزیزی و کارهایت از روی حکمت است.(2)

ابن مسعود می گوید: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: برایم قرآن بخوان. شروع به خواندن سوره نساء کردم. وقتی به این آیه رسیدم:

فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهیدًا. (نساء: 41)

(حال مردم) چگونه است، آن هنگام که برای هر امتی گواهی (بر اعمالشان) حاضر سازیم و تو را (ای پیامبر) گواه آنان بیاوریم.

متوجه شدم که دیدگان پیامبر پر از اشک شد و به من فرمود: همین مقدار که خواندی، کافی است».(3)

امام موسی کاظم علیه السلام به نقل از پیامبر فرمود:

وقتی موسی بن عمران با خدای خود راز و نیاز می کرد، می گفت: «یا رَبِّ أَبَعیدٌ اَنْتَ مِنّی فَأُنَادِیکَ اَمْ قَریبٌ فَأُنَاجِیکَ؛ پروردگارا! آیا تو از من دوری تا ندا کنم تو را یا نزدیکی تا با تو آهسته راز و

1- تفسیر نمونه، ج 3، ص 213.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 42.

3- همان، ص 420.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبْتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 110

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

نیاز کنم؟» به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی عرض کرد: پروردگارا! من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می شمارم تا یادت کنم. خداوند فرمود: ای موسی! در هر حال مرا یاد کن.(1)

8

(8) قرآن خواندن

شب ها، تا سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن را نمی خواند، نمی خفت.(2) جابر گفته است: «شب تا سوره های تبارک و الم تنزیل را نمی خواند، نمی خوابید».(3) رسول گرامی، سوره اعلی را دوست می داشت.(4) هنگام خواندن قرآن، صدایش را می کشید(5) و با آوایی زیبا قرآن می خواند(6) و می فرمود:

هر چیز آرایه ای دارد و زینت قرآن، آوای خوش است(7) و نغمه زیبا بر زیبایی

1- منهج الصادقین، ج 4، ص 115.
2- سنن النبی، ص 341.
3- همان.
4- همان، ص 342.
5- همان، ص 346.
6- سیدنا محمد، ص 55.
7- صحیح مسلم، ج 6، ص 111.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ». (1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً. (2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ. (3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذِیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُكَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ یَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

قرآن می افزاید.(1)

همچنین آورده اند پیامبر نمی خوابید، مگر آنکه مسبّحات را تلاوت می کرد و می فرمود: «در این سوره ها آیه ای هست که از هزار آیه بالاتر است.» عرض کردند: مسبّحات کدام سوره ها هستند؟ فرمود: «حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن مسبّحات هستند».(2)

شیخ طبرسی می گوید: از ابن عباس نقل شده است که پیامبر وقتی «سَبِّحِ اسْمِ رَبِّکَ الْأَعْلی» را می خواند، می فرمود: «سبحان ربی الاعلی.» این روایت از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.(3)

سیوطی از ابی امامه نقل می کند: «پس از حجه الوداع، با پیامبر نماز می خواندم. حضرت «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ» را زیاد می خواند. وقتی که به این آیه می رسید «الیس الله بقادرٍ علی ان یحیی الموتی»، می شنیدم که می فرمود: «بَلی وَ اَنَا عَلَی ذَلِکَ مِنَ الشّاهِدِینَ؛ آری و من بر این امر گواهم».(4)

سیوطی همچنین می گوید: «از ابن عباس روایت است که پیامبر وقتی که آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» را می خواند، درنگ می کرد و می فرمود: «اَللّهُمَّ آتِ نَفْسی تَقْوَیها وَ زَکیّها،اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَکّیها، اَنْتَ وَلِیُّهَا وَ مَوْلیها؛ خدایا! به روح من تقوا و تزکیه آن را عنایت کن. تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه می کنی. تو سرپرست و مولای

ص: 48

1- بحارالانوار، ج 76، ص 255.
2- مجمع البیان، ج 9، ص 229.
3- همان، ج 10، ص 473.
4- الدر المنثور، ج 6 ، ص 296.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم که غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پيشانی ايشان شکاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرينشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدى، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزینند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

روح من هستی.» ابن عباس می گوید: پیامبر این دعا را در نماز می گفت».(1)

عبدالله بن مسعود یکی از نویسندگان وحی بود. آیات قرآن که بر پیامبر نازل می شد، به افرادی از جمله به عبدالله پسر مسعود می گفت آن آیات را بنویسند. روزی پیامبر به عبدالله فرمود: آیاتی از قرآن را بخوان تا من بشنوم. عبدالله آیاتی را از سوره نساء خواند تا به آیه «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهیدًا.» (نساء: 41) رسید که می گوید: «پس چگونه است (حال بندگان) هنگامی که از هر گروهی، گواهی (بر کردار آنان) بیاوریم و تو ای پیامبر گواه بر این امت باشی.» پیامبر تا این آیه را شنید، منقلب شد و چشم هایش پر از اشک گردید و فرمود: دیگر بس است.

علامه طبرسی در تعبیری زیبا ذیل این آیه می نویسد:

وقتی که شاهد و گواه (پیامبر) با شنیدن این آیه، این چنین دگرگون و اندوهگین شود، پس امت او که بر او شهادت داده می شود، چه باید بکنند؟(2)

9

(9) عبادت رسول اللّه صلی الله علیه و آله

رسول اللّه صلی الله علیه و آله اولین کسی است که به حق، معرفت کامل پیدا کرده و در درگاه الهی، پیشانی فروتنی بر خاک بندگی ساییده است. ایشان فرموده است:

کُنْتُ اَوَّلَ مَنْ اَقَرَّ بِرَبّی جَلَّ جَلالُهُ وَ اَوَّلَ مَنْ اَجَابَ.(3)

من اولین کسی بودم که مبدأ را شناختم و به توحید اقرار کردم و اولین کسی

1- همان، ص 356.
2- مجمع البیان، ج 3، ص 49.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 12.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَیءٍ حِیْلَةٌ و حیلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهـَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا ٱلْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بودم که دعوت معبود را اجابت کردم.

نماز که کمال خضوع بندگان در برابر پروردگار است، نور چشم رسول اللّه صلی الله علیه و آله است. هم ایشان می فرمایند: «قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلوهِ؛ نماز نور چشم من است». (1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله شب تا صبح را به طور متناوب به عبادت و شب زنده داری مشغول بود و چنین نبود که تمام شب را استراحت کند. امام صادق علیه السلام درباره این سیره نبوی می فرماید:

رسول اللّه صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواک را بالای سرش می نهاد. روی آن را می پوشاند. قدری می خوابید، سپس بیدار می شد و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت نماز می خواند و آن گاه می خوابید. دوباره برمی خاست و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت دیگر نماز می خواند. باز می خوابید و آن گاه نماز «وتر» را می خواند. (2)

آن وجود نازنین چه نیکو به این کریمه قرآنی عمل می کرد: «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَویلاً.» (انسان: 26)

خداوند از بندگان خاص می خواهد که بخشی از شب را به تسبیح معشوق بپردازند و پاسی از شب طولانی را سر بر سجده تواضع نهند و برای معبود خود نیایش کنند.

حضرت در نماز چنان خلوصی داشت که هنگام نماز از همه تعلق ها می برید و تنها توجهش به سوی خداوند بود:

کانَ اذَا حَضَرَ الصَّلوهُ فَکَاَنَّهُ لَمْ یَعْرِفْنا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ اِشْتِغالاً بِعَظَمَهِ اللّه ِ. (3)

1- محجه البیضاء، ج 3، ص 68 .
2- وسائل الشیعه، ج 3، ص 196.
3- محجه البیضاء، ج 1، ص 351.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

ص: 105

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشُّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

ص: 135

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

هنگامی که وقت نماز می رسید، آن قدر متوجه خدا بود، مثل اینکه او ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناسیم.

دگرگونی حالت حضرت هنگام راز و نیاز، نشان دهنده اوج بندگی و خاکساری ایشان در برابر پروردگار بود:

اِذَا قامَ إِلَی الصَّلوهِ تَرْبَدُ وَجْهَهُ خَوْفا مِنَ اللّهِ.(1)

هنگامی که به نماز می ایستاد، صورت حضرت از بیم خدا دگرگون می شد.

ایشان از نظر ادب نیز آن قدر مؤدب و خاضعانه در برابر حق قرار می گرفت که گویی مانند لباسی است که کناری افتاده باشد: «اِذا قامَ إِلیَ الصَّلوهِ کَاَنَّهُ ثَوْبٌ مُلقی».(2)

پیامبر گرامی اسلام، لذت بخش ترین کارها را ارتباط با معبود و راز و نیاز با خدا می دانست. بی شک، اظهار بندگی و راز و نیاز با خداوند، چنان شوقی در دل ها پدید می آورد که محبت غیر خدا در آن جای ندارد. با بندگی خدا، آدمی در خود احساس آرامش می کند. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لایُؤثِرُ عَلَی الصَّلوهِ عِشَاءً وَ لا غَیْرَهُ وَ کانَ اِذَا دَخَلَ وَقْتُها کَاَنَّهُ لا یَعْرِفُ اَهْلاً وَ لا حَمِیما.(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیز را (از شام و غیر آن) بر نماز مقدم نمی داشت و چون وقت نماز می شد، گویا هیچ یک از اهل و عیال، قوم و خویش و دوست خود را نمی شناخت.

همچنین وارد شده است که شبی پیامبر در خانه یکی از همسرانش (ام سلمه) بود. اندکی از شب نگذشته بود که ام سلمه دید رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر نیست.

1- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت، ج 4، ص 93.
2- همان.
3- مجموعه ورام، ج 2، ص 78.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ كانَ يَبْكِى حَتَّى تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْيَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَكِلْنِى اِلَى نَفْسِى طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّى اَخافُ اَنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

يَاْكُلُ اَكْلَةَ الْعَبِيدِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِيدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

برخاست و دنبال او گشت. ناگهان متوجه شد که حضرت کنار اتاق ایستاده، دست ها را بلند کرده و اشک از دیدگانش جاری است و چنین با خدا راز و نیاز می کند:

خدایا! نیکی هایی که به من عطا فرموده ای از من مگیر. خدایا! دشمنان و حسودان مرا شاد مگردان. خدایا! مرا به بدی هایی که از آنها نجاتم دادی، باز مگردان. خدایا! یک لحظه مرا به خودم وامگذار.

در این هنگام، ام سلمه گریست. پیامبر فرمود: ام سلمه! چرا می گریی؟ گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریه نکنم؟ تو با آن مقام بلندی که داری و با آنکه خداوند گناه گذشته و آینده ات را بخشیده است، چنین با خدا راز و نیاز می کنی (ما به ترس از خدا و گریه سزاوارتریم). پیامبر فرمود: چگونه در امان باشم، حال آنکه خداوند یک لحظه، یونس پیامبر را به خودش واگذاشت و بر سرش آمد، آنچه آمد.(1)

در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است:

اَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ العِبادَةَ فَعانَقَها وَ أَحَبَّها بِقَلْبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لایُبالی عَلی ما أَصْبَحَ مِنَ الدُّنیا: عَلی عُسْرٍ أمْ عَلی یُسْرٍ.(2)

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود. پس دست در گردن آن آویزد و از صمیم دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن درآمیزد و خویشتن را وقف آن گرداند و او را باکی نباشد که دنیایش به سختی بگذرد یا به آسانی.

(10) نیایش

روح بندگی خدا در سراسر زندگی پیامبر دیده می شود. او پیش از هر چیز، بنده خالص خدا بود. آن قدر برای نماز و مناجات با خدا می ایستاد که پاهایش ورم می کرد و چهره اش زرد می شد. یکی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند در گذشته و آینده، تو را از گناه دور نگه داشته است. پس چرا خود را این گونه

1- بحارالانوار، ج 6، ص 218.

2- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 35.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّه ِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم که غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پيشانی ايشان شکاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرينشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

به زحمت می افکنی؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: «اَفَلا اَکُونُ عَبْدا شَکُورا؛ آیا بنده سپاس گزار خدا نباشم».(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله معمولاً پس از نماز این دعا را می خواند:

اَللّهُمَّ اغْفِرْلی خَطائی وَ ذُنوبی کُلَّها، اَللَّهُمَّ أَنْعِمِی وَ اَحْیِنی وَ ارْزُقْنی وَ اهْدِنی لِصالِحِ الْاَعمالِ وَ الْاَخْلاقِ فَاِنَّهُ لا یَهْدی لِصالِحِها اِلاّ اَنْتَ وَ لا یَصْرِفُ عَنْ سَیِّئِها اِلاّ اَنْتَ.(2)

خدایا! همه خطاها و گناهانم را بیامرز. خدایا! به من نعمت بخش و مرا زنده بدار و روزی ده و مرا برای انجام کارهای نیک و رعایت اخلاق پسندیده، هدایت فرما؛ چون جز تو کسی انسان ها را به کارهای نیک، هدایت نکند و از کارهای زشت باز ندارد.

هنگامی که صدای اذان را می شنید، با بازگو کردن جمله های آن، در پایان اذان می فرمود:

اللَّهمَ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوهِ التّامَّهِ و الصَّلوهِ الْقائِمَهِ اَعْطِ مُحمّدا سُؤْلَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ و بَلِّغْهُ الدَّرَجَهَ الْوَسیلَهَ مِن الْجَنَّهِ و تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ فی اُمَّتِهِ.(3)

ای خدایی که پروردگار این دعوت تام و نماز برپا شده هستی، خواهش های محمد را در روز قیامت برآور و او را به درجه ای که وسیله آمرزش بهشتی است، برسان و شفاعت او را درباره امتش بپذیر. هنگامی که بر سر سفره حاضر می شد، می فرمود:

سُبْحانَکَ الَّلهُمَّ ما اَحْسَنَ ما تَبْتَلینا سُبحانَکَ ما اَکْثَرَ ما تُعْطِینا، سُبْحانَکَ ما اَکْثَرَ ما تُعافینا اَللّهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیْنا و عَلی فُقَراءِ المُؤمنینَ وَ المُؤمِناتِ و الْمُسلِمینَ و

1- بحارالانوار، ج 17، صص 257و 287.
2- علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 6، ص 287.
3- نعمان بن محمد الیتمی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 146

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإِنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

الْمُسْلِماتِ.(1)

خدایا منزهی تو. چه نیکوست آنچه ما را به آن آزموده ای و چه بسیار است آنچه به ما بخشیده ای و چه فراوان است سلامتی هایی که به ما داده ای. خدایا! بر ما و بر فقیران اهل ایمان، گشایش در روزی کرامت فرما.

هنگام خواب نیز بدین گونه از خداوند یاری می جست:

بِسْم اللّه ِ اَمُوتُ و اَحْیی وَ اِلَی اللّه ِ الْمَصیرُ، اَللّهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِی وَ اسْتُرْ عَوْرَتی وَ اَدِّ عَنِّی اَمانَتِی.(2)

به نام خدا می میرم و زنده می شوم و بازگشت همه خلایق به سوی اوست. خدایا! ترسم را به اَمن و آرامش تبدیل فرما و عیبم را بپوشان و خودت امانتی را که به من سپرده ای، ادا فرما.

هنگام دیدن هلال ماه نو، دست ها را بلند می کرد و می گفت:

اَللّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَینْا بِالْاَمْنِ و الایمانِ و السَّلامَهِ وَ اْلاِسْلامِ.(3)

خدایا! هلال این ماه را برای ما همراه امنیت و داشتن ایمان و سلامتی و بهره مند شدن از اسلام قرار ده.

ایشان در ابتدای سال نو چنین دعا می فرمود:

اَللّهُمَّ اَنْتَ الْاِلهُ الْقَدیمُ و هذِهِ سَنَهٌ جَدیدَهٌ فَاَسْئَلُکَ فیها الْعِصْمَهَ مِنْ الشَّیْطانِ و الْقُوَّهَ عَلی هذِهِ النَّفْسِ الْاَمّارَهِ بالسُّوءِ و اْلاِشْتِغالَ بِما یُقَرِّبُنی إِلَیْکَ یا کَریمُ، یا ذَالْجَلالِ و الْاِکْرامِ، یا عِمادَ مَنْ لا عِمادَ لَهُ، یا ذَخیرَهَ مَنْ لاذَخیرَهَ لَهُ، یا حِرْزَ مَنْ لاحِرْزَ لَهُ، یا غَیَاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ.(4)

خدایا! معبود ازلی تو هستی و این، سال نو است. از تو می خواهم که در این سال مرا از شرّ

ص: 54

1- سنن النبی، ص 323.
2- همان، ص 322.

3- علی بن طاهر ابی احمد الحسینی، امالی، ج 2، ص 109.
4- سنن النبی، ص 339.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا ٱلْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

شیطان نگه داری و بر این نفس اماره ام پیروز گردانی و به آنچه مرا به تو نزدیک می کند، مشغول سازی. ای کریم، ای صاحب جلال و کرم، ای تکیه گاه کسی که تکیه گاهی ندارد، ای مایه امید کسی که ذخیره ای ندارد، ای نگه دار کسی که نگه دارنده ای ندارد، ای فریادرس آن که فریادرسی ندارد.

آن طور که نمایان است، روحیه دعا و استعانت از خدا در تمام کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد و ایشان به راحتی از سلاح دعا برای ارتباط با مبدأ آفرینش و شکرگزاری به پاس نعمت های خداوندی بهره می گیرد.

(11) نمازگزاری

حذیفه می گوید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا حَزَنَهُ اَمرٌ فَزَعَ اِلَی الصَّلاهِ.(1)

شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از آن یاری می جست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

کانُوا یَعْنِی اَلاْنْبِیاءُ یَفْزَعُونَ اِذَا فَزَعُوا اِلَی الصَّلاهِ.(2)

1- تفسیر الدر المنثور، ج 1، ص 67 .
2- همان.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَىءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَةُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فى ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.[1]

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

پیامبران خدا چنان بودند که چون دچار نگرانی می شدند، به نماز پناه می بردند.

و ابی الدرداء نیز می گوید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا کَانَت لَیْلَهُ رِیحٍ کانَ مَفْزَعُهُ اِلَی الْمَسْجِدِ حَتّی یَسْکُنَ وَ اِذَا حَدَثَ فِیالسَّماءِ حَدَثٌ فِی کُسُوفِ شَمْسٍ اَوْ قَمَرٍ کَانَ مَفْزَعُهُ اِلَی الصَّلاهِ.(1)

رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون شبی باد سهمگینی می آمد، به مسجد پناه می برد تا آرام گیرد و چون در آسمان، کسوف و خسوفی اتفاق می افتاد، به نماز پناه می برد.

جابر بن عبداللّه انصاری می گوید: پیامبر گرامی اسلام در خطبه ای فرمود:

اَیُّهَا النّاسُ عَلَیْکُمْ بِالصَّلوهِ فَاِنَّها عَمُودُ دِینِکُم کَابِدوا اللَّیْلَ بِالصَّلوهِ وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثِیرا یُکَفِّرْ عَنْکُم سَیِّئاتِکُم.(2)

ای مردم! نمازتان را رعایت کنید. نمازتان را به پا دارید که ستون دین شما است. شب را با نماز آغاز کنید و خدا را زیاد یاد کنید که آن پوشاننده گناهانتان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

ما فی صَلاهٍ یَحْضُرُ وَقتُها اِلاّ نادی مَلَکٌ بَیْنَ یَدَی النّاس: اَیُّهَا النّاسُ قُومُوا اِلَی نِیْرانِکُم الَّتِی اَوْقَدتُمُوها عَلی ظُهُورِکُم فَاطْفَئُوها بِصَلاتِکُم.(3)

هیچ نمازی نیست که وقت به جا آوردن آن فرا رسد، مگر آنکه فرشته ای می آید و در برابر مردم فریاد می کند: ای مردم! برخیزید و به آتش هایی که (به سبب ارتکاب گناهان) بر پشت های خود افروخته اید، بنگرید. پس شعله آن آتش ها را به یاری نمازهایتان فرو نشاید. این سخن کنایه است از اینکه سیئات خود را به وسیله نماز محو سازید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلامی دیگر می فرماید:

اگر نهری در کنار خانه شما باشد و در آن هر روز پنج نوبت خود را شست و شو دهید، آیا در بدن شما چیزی از آلودگی می ماند؟ هرگز! نماز نیز نهر جاری و روانی است که هرگاه برپا می شود، گناهان را می شوید و از بین

ص: 56

1- همان.
2- شیخ مفید، امالی، ص 189.
3- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 133.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مكارم اخلاق، ص 13.
2- مكارم الاخلاق، ص 460.
3- شيخ عباس قمى، انوار البهيه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْصِ الأکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

می برد.(1)

همچنین ایشان فرموده است:

مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ اُقْبِلَتْ صَلوتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلوتُه عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ فَبِقَدْرِ ما مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ.(2)

هرکس می خواهد بداند که نمازش پذیرفته شده است یا خیر، باید بنگرد اگر نماز، او را از زشتی ها بازداشت، پس بداند که به میزان بازدارندگی، نمازش پذیرفته شده است.

عایشه می گوید:

اوقاتی پیش می آمد که پیامبر خدا با ما و ما با حضرتش سخن می گفتیم. چون هنگام نماز می رسید، به خاطر توجه به عظمت حق تعالی، چنان بود که گویی ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناسیم و از جمع ما بلند می شد و خود را برای نماز اول وقت آماده می کرد.(3)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سخنی به اباذر، شیفتگی اش به نماز را به شیفتگی انسان گرسنه به غذا و انسان تشنه به آب همانند کرد و فرمود:

گرسنه هرگاه بخورد، سیر می شود و تشنه اگر بنوشد، سیراب می شود، ولی من از نماز سیر نمی شوم.(4)

آمده است که نمایندگان طائف به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و برای پذیرش اسلام چنین شرطی تعیین کردند: ما را از خواندن نماز معاف بدار؛ زیرا ما رکوع را عیب می دانیم. پیامبر فرمود:

1- وسائل الشیعه، ج 3، ص 7.
2- مجمع البیان، ج 2، ص 285.
3- محجه البیضاء، ج 1، ص 350.
4- علل الشرایع، ج 2، ص 363.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُكَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

لاَخَیْرَ فی دینٍ لَیْسَ فیه رُکوعٌ و لا سُجُودٌ.

دینی که در آن رکوع و سجده نباشد، خیری در آن نیست.

بعضی از مفسران می گویند آیه 48 سوره مرسلات در رد پیشنهاد آنها نازل شده است:

وَ اِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ.(1)

و چون به آنان گویند رکوع کنید، رکوع نکنند.

(12) روزه

سه روز در ماه روزه می گرفت. اولین و آخرین پنج شنبه هر ماه و چهارشنبه نیمه هر ماه.(2) تمامی ماه شعبان را روزه می گرفت. با حلوا افطار می کرد و اگر حلوا نبود، روزه اش را با آب ولرم می گشود و می فرمود:

این کار سبب می شود که کبد و معده، پاکیزه، دهان خوش بو و لثه ها محکم شوند و سر درد برطرف شود... دعای روزه دار به هنگام افطار پذیرفته شده است.(3)

بر این باور بود که روزه، تنها لب بستن از خوردن و آشامیدن نیست، بلکه دست، پا، چشم، گوش و زبان روزه دار نیز باید روزه بدارد؛ چنان که فرمود: «چه بسیار کسان که از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برند».(4)

شیخ کلینی از غبسه العابد نقل می کند: «پیامبر تا زمانی که از دنیا رفت، ماه شعبان و

1- مجمع البیان، ج 10، ص 419.
2- اقبال الاعمال، ج 1، ص 69.
3- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 69.
4- مسند الشهاب، ج 2، ص 309.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ماه مبارک رمضان و سه روز هر ماه را روزه می گرفت». (1)

شیخ صدوق نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

روزه سه روز در هر ماه؛ یعنی پنج شنبه اول و چهارشنبه وسط و پنج شنبه آخر ماه و روزه ماه شعبان وسوسه و غم دل را از بین می برد و ما خاندان پیامبر در هر ماه، این سه روز را روزه می گیریم. (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر یک روز به اصحاب خود فرمود: چه کسی همیشه روزگار روزه می گیرد؟ سلمان گفت: من، ای پیامبر. شخصی به سلمان گفت: من در بیشتر روزها می دیدم که تو غذا می خوری. سلمان گفت: آن گونه که تو گمان می کنی، نیست. من سه روز در هر ماه روزه می گیرم. خداوند می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها؛ کسی که یک حسنه انجام می دهد، ده برابر پاداش می گیرد.» و از طرفی روزه شعبان را هم به ماه مبارک رمضان وصل می کنم و هرکس که چنین کند، ثواب روزه تمام روزگار را دارد. پیامبر به آن مرد فرمود: تو کجا و لقمان حکیم کجا که به سلمان که مانند لقمان حکیم است؛ اعتراض می کنی؟ از او بپرس تا به تو پاسخ دهد. (3)

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

پیامبر در فصل رطب، اولین چیزی که با آن افطار می کرد، رطب بود و در زمانی که خرما بود، با خرما افطار می کرد. (4)

1- اصول کافی، ج 4، ص 91.
2- سنن النبی، ص 71.
3- معانی الاخبار، ص 69.
4- اصول کافی، ج 4، ص 153.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

در برخی روایت ها آمده است: «پیامبر گاهی با کشمش افطار می کرد.»(1) شیخ مفید می فرماید:

روایت است که سحری خوردن مستحب است، هرچند با یک لیوان آب باشد و بهتر آن است که با خرما و قاووت سحری بخورند، چون پیامبر به عنوان سحری از اینها می خورد.(2)

پیامبر وقت افطار می گفت:

اَللّهُمَّ لَکَ صُمْنا وَ عَلَی رِزْقِکَ اَفْطَرْنا، فَتَقَبَّلْهُ مِنّا.

بار خدایا! برای تو روزه داشتیم و از روزی تو افطار کردیم. پس آن را از ما بپذیر.

و در پی آن می فرمود: «تشنگی به سر آمد و رگ و پی آب گرفت و پاداش آن باقی است».(3)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نزد دیگران افطار می کرد و غذا می خورد، می فرمود: روزه داران نزد شما افطار کردند و نیکان از طعام شما خوردند و فرشتگان نیکوکار بر شما درود فرستادند.(4)

پیامبر خدا به جابربن عبداللّه انصاری فرمود:

ای جابر! این ماه رمضان است، هرکس روز آن را روزه بدارد و قسمتی از شب آن را به عبادت بایستد و شکم و فرج خود را از حرام باز دارد و زبان خود

1- تهذیب الاحکام، ج 4، ص 198.
2- مقنعه، ص 50.
3- بحارالانوار، ج 16، ص 242.
4- همان، ص 293.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

را نگه دارد، از گناهان خود مثل بیرون رفتن از این ماه بیرون می رود.

جابر عرض کرد: ای رسول خدا، چه نیکوست این سخن که گفتی! فرمود: «و چه سخت است شرط هایی که کردم».(1)

همچنین آورده اند: «پیامبر زنی را دید که با زبان روزه به کنیز خود دشنام می داد. پیامبر غذایی طلبید و به آن زن گفت: بخور. عرض کرد: روزه هستم! فرمود: چگونه روزه ای در حالی که به کنیز خود دشنام دادی؟ روزه فقط خودداری از خوردن و نوشیدن نیست، بلکه خداوند، روزه را حجاب همه امور زشت و ناروا ساخته است. چه کم هستند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان».(2)

(13) هم رنگی و دوری از تکلّف

پیامبر به تمام معنا از تکلف دور بود و این حقیقت در همه امور زندگی شخصی و اجتماعی آن حضرت مشهود است. بی تکلفی پیامبر در لباس و آراستگی و نشست و برخاستش، به تمام معنا وجود داشت. مانند پادشاهان و اشراف لباس نمی پوشید و از حرکت های پر طمطراق بیزار بود. چنان نبود که در رفت و آمد، خیل مریدان و ملتزمان رکاب همراهی اش کنند. چشم ها را با کبکبه و دبدبه پر نمی ساخت که این سیره «مَلاَء» است. سادگی، راحتی و بی آلایشی او، همه را مجذوب خود می کرد. چون راه می رفت، قدم هایش را سبک برمی داشت و تند می رفت.(3)

این ویژگی بندگان حقیقی خداست که سبک بار و بی پیرایه و فروتن هستند:

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی ٱلْأَرْضِ هَوْنًا. (فرقان: 63)

و بندگان خدای رحمان، آنان هستند که بر روی زمین سبک بال و فروتانه روند.

ابن عباس می گوید:

1- تهذیب الاحکام، ج 4، ص 260.

2- همان، ص 258.
3- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 95.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.
(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

كانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا مَشِیَ مَشْیا یُعْرَفُ اَنَّهُ لَیْسَ بِمَشْیِ عاجِزٍ وَ لا بِکَسْلانِ.(1)

چنان با نشاط راه می رفت که به نظر ناتوان و کسل نمی رسید.

آن چنان بی تکلف بود که وقتی وارد مجلسی می شد، در نزدیک ترین جا به محل ورود خود می نشست: «کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً قَعَدَ فِی اَدْنَی الْمَجْلِسِ حِینَ یَدْخُلُ.»(2) همچنین کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی شدند.(3)

ابو امامه نقل می کند: «روزی پیامبر در حالی که به عصا تکیه داده بود، بر ما گذشت و ما به احترام او از جا برخاستیم، به ما گفت: آن سان که ایرانیان برای بزرگ داشتن یکدیگر در پیش پای هم برمی خیزند، برنخیزید.»(4) همین بی پیرایگی او سبب شده بود همه شیفته او شوند. مردمش، او را سخت دوست می داشتند و به او عشق می ورزیدند.(5) ایشان می فرمود:

مرا بالاتر از آنچه هستم، قرار مدهید و آن سان که نصارا درباره مسیح سخن گفتند، درباره من سخن مگویید. همانا خداوند پیش از آنکه مرا رسول گیرد، بنده گرفته است.(6)

1- مکارم الاخلاق، ص 22.
2- کافی، ج 2، ص 662.
3- مکارم الاخلاق، ص 16.
4- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 168.
5- مکارم الاخلاق، ص 16.
6- الکامل فی اللغه و الادب، ج 1، ص 203.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود مى گويد:

مردى خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنى هستم كه غذايى ساده و خشن مى خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوى او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبرى شگرف داشت و اين در حالى بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روى هاى جاهلان جز بردبارى روا نداشت. وقتى در جنگ احد، دندان هاى حضرت را شكستند و پيشانى ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسيارى از اصحاب گران آمد و برخى عرض كردند: اى رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهى دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرِئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهى الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

در سیره حضرت آمده است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله احترام دیگران را برای خود نمی پسندید:

اَنَّهُ کانَ یَکْرَهُ أنْ یُقامَ لَهُ فَکَانُوا اِذَا قَدَمَ لایَقُومُونَ لِعِلْمِهِمْ کِراهَةَ ذَلِکَ فَاذِا قامَ قامُوا مَعَهُ حَتّی یَدْخُلَ مَنْزِلَهُ.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی شدند، ولی هنگام رفتن، آنان با حضرت برمی خاستند و همراهش تا در خانه می آمدند.

ابوذر غفاری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش می نشست. اگر ناشناسی می آمد، نمی دانست پیامبر کدام است تا آنکه می پرسید. پس از پیامبر درخواست کردیم تا جایگاهی اختیار کند که اگر ناشناسی وارد شد، حضرت را بشناسد. آن گاه سکویی از گِل بنا کردیم، حضرت بر آن می نشست و ما نیز گرد او می نشستیم.

در حدیث آمده است:

کانَ من خُلْقِهِ اَنْ یَبْدَأَ مَنْ لَقِیَهُ بالسَّلامِ.(2)

از خلق و خوی حضرت آن بود که با هرکس برخورد می کرد، پیش از او سلام می کرد.

همچنین اول از همه دست می داد و مصافحه می کرد:

اِذَا لَقِیَ مُسْلِما بَدَأَ بالمُصافَحَه.(3)

1- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 113.
2- المحجه البیضاء، ج 4، ص 134.
3- سنن النبی، ص 62.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّٰه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لِاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرِئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های دُرّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

هرگاه با مسلمانی دیدار می کرد، ابتدا با او دست می داد.

خدمت کاران شهر مدینه که با ظرف های مخصوص، آب را برای اربابان خود می آوردند، پس از نماز صبح، ظرف های آب را خدمت پیامبر می بردند تا آن حضرت، دست خود را در آنها قرار دهد و به این صورت متبرک شوند. چه بسا روزهای سرد که این کار انجام می شد و پیامبر بدون اینکه اظهار ناراحتی کند، دست خود را در آن آب های سرد می گذاشت.(1)

(14) انجام کارهای شخصی

پیامبر در روش و منش خویش استقلال را می آموخت. آن حضرت در برخوردها و رفتار، مسلمانان را متوجه این اصل با ارزش در حیات انسان ها می کرد و شخصیت مستقل را در آنها احیا می فرمود. لقمان حکیم در وصایای خود به فرزندش، راز رشد و تعالی پیامبران و راست کرداران را چشم پوشی از غیر خدا می دانست:

فَاِنَّما بَلَغَ الْأَنبیاءُ وَ الصِّدّیقونَ ما بَلَغوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ.(2)

همانا پیامبران و راست کرداران به آنچه دست یافتند، جز به قطع طمعشان نبود.

آن حضرت کارهای شخصی خود را به دیگران نمی سپرد و آنچه را خود می توانست انجام دهد، به دیگران واگذار نمی کرد. در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

کانَ یَخیطُ ثَوْبَهُ وَ یَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ کانَ اَکْثَرُ عَمَلِهِ فی بَیْتِهِ الْخِیاطَهَ.(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس خود را می دوخت و کفشش را پینه می کرد و بیشترین کاری که در خانه انجام می داد، دوزندگی بود.

پیامبر خدا کفش خود را پینه می زد و لباس خود را می دوخت و در خانه را خود

1- سفینه البحار، ج 1، ص 416.

2- بحارالانوار، ج 13، ص 420.
3- الجامع الصغير، ج 2، ص 116.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

باز می کرد. شیر گوسفندان را می دوشید و شتر را می بست و سپس آن را می دوشید. چون خادمش در دستاس کردن خسته می شد، به او کمک می کرد.(1)

نوشته اند آن حضرت در سفری با اصحاب و یاران خود در جایی که آب بود، توقف کردند تا آماده نماز شوند. پیامبر که به سوی آب می رفت، بدون آنکه با کسی چیزی بگوید، به سوی شتر خویش برگشت. اصحاب متوجه برگشت وی شدند و پرسیدند: چه می خواهید؟ فرمود: می خواهم زانوی شتر خویش را ببندم. گفتند: اجازه دهید ما این کار را برایتان انجام دهیم. فرمود: هرگز در کارهای خود از دیگران ولو به اندازه یک قطعه چوب مسواک کمک نخواهید و کارهای خود را خودتان انجام دهید.(2) آن حضرت می فرمود: «کُلُوا مِنْ کَدِّ اَیْدِیکُمْ؛ از دسترنج خود بخورید».(3)

رسول عزتمند اسلام در روایتی دیگر مژده داده است:

مَنْ اَکَلَ مِنْ کَدِّ یَدِهِ مَرَّ عَلَی الصِّراطِ کَالْبَرْقِ الْخاطِفِ.(4)

کسی که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.

همچنین فرمود:

مَنْ اَکَلَ مِنْ کَدِّ یَدِهِ حَلالاً فُتِحَ لَهُ الْأَبْوابُ الْجَنَّهِ یَدخُلُ مِنْ أَیِّها شاءَ.(5)

هرکس معاش خود را از دسترنج حلال خویش تأمین کند، درهای بهشت بر او گشوده شود تا از هر یک که خواست، داخل شود.

1- اسد الغابه، ج 1، ص 29.
2- کحل البصر، صص 68 _ 69.
3- بحارالانوار، ج 66، ص 314.
4- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 417.
5- همان.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّه ِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الَفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.
(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

(15) حفظ زبان

حضرت محمد صلی الله علیه و آله همواره مراقب زبان خویش بود و در سخنانش نیز نقش بسیار مهم زبان را یادآوری می فرمود:

زبان چنان عذابی می بیند که هیچ یک از اعضای بدن چنان رنجی نمی بینند. زبان می گوید: خداوندگارا! مرا چنان شکنجه ای دادی که هیچ عضوی را چنان رنجی ندادی؟ آفریدگار پاسخ می دهد: از تو سخنی برآمد که به خاور و باختر رسید و در نتیجه آن خون بی گناهان ریخت؛ فال هایی به ناحق گرفته شد و حرمت هایی هتک شد. پس سوگند به ارجمندی خودم تو را چنان عذاب خواهم کرد که هیچ عضوی از اعضا را چنین عذابی نکرده باشم.(1)

همچنین فرمود:

من ضامن خانه ای در بالای بهشت، خانه ای در میانه بهشت و خانه ای در ورودی بهشت برای کسی هستم که ستیزه جویی در گفتار را رها کند؛ گرچه بر حق باشد. بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد.(2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در قیامت، اهل سخریه و استهزا را می آورند و برای یکی از آنها، یک در بهشت باز می شود و به او گفته می شود که بیا داخل بهشت شو. او با غم و اندوه می آید، ولی همین که می خواهد داخل بهشت شود، در به رویش بسته می شود. بعد درِ دیگری باز می شود و می گوید بیا از این در داخل شو. تا نزدیک در بهشت می رسد، در به رویش بسته می شود و به همین ترتیب در سوم و چهارم و... تا اینکه بالاخره در بهشت به رویش گشوده می شود، به او می گویند بیا بیا از این در داخل شو. او که چندین دفعه مسخره شده است، دیگر باور نمی کند و به طرف در بهشت نمی رود.(3)

نقل است: «شخصی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من بیشتر

1- کنز العمال، ج 3، ص 577.
2- بحارالانوار، ج 2، ص 128.
3- محجه البیضاء، ج 5، ص 236.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ يَاكُلُ عَلَى الْحَضِيضِ وَ يَنامُ عَلى الْحَضِيضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم که غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پيشانی ايشان شکاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرينشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی يُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خير و نيکويی گشوده شد، آن را غنيمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله عليه و آله بيشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرايط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی داريد. پس به سوی راه های روشن خويش روی آوريد و حقا که حد و حدودی داريد. پس سوی حد و حدود خويش روی نهيد. بدانيد که مؤمن بين دو حَذَر در عمل است؛ بين اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بين اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس بايد بنده مؤمن از نفس خود برای دنيای خويش و از دنيای خود برای آخرت خويش و در جوانی اش از پيری و در زندگانی اش از مرگ بهره گيرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمايه گران بهای آدمی برای دست يابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضايت خداوند به کار نگيرد، جز حسرت و پشيمانی چيزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرمايد:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَياتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چيز را پيش از پنج چيز غنيمت شمر: جوانی را پيش از پيری؛ سلامتی را پيش از بيماری؛ فراغت را پيش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پيش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإِنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

گناهان را مرتکب می شوم، ولی تصمیم گرفته ام که خود را اصلاح کنم، ولی نمی دانم چگونه؟ حضرت فرمود: راست بگو و دروغ نگو و هر گناهی را که می خواهی، انجام بده. او در محضر پیامبر تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید. پس از مدت کوتاهی، شیطان او را وسوسه کرد تا کار خلافی انجام دهد. بی درنگ به فکر فرو رفت که اگر من مرتکب چنین عملی شوم و فردا رسول خدا صلی الله علیه و آله از من در این باره بپرسد، چه بگویم. اگر راست بگویم، حد بر من جاری می کند و اگر دروغ بگویم، که خلاف تعهد است. به همین ترتیب، هرگاه می خواست مرتکب گناهی شود، قدری اندیشه می کرد و به این ترتیب، ترک دروغ سبب شد دیگر گناهان را نیز ترک کند».(1)

(16) شوخ طبعی

اسلام، شوخی را تا زمانی تأیید کرده است که با گناه دیگری مانند تحقیر و تمسخر و افترا و غیبت و مانند آن همراه نباشد. رسول گرامی اسلام با سفارش یاران خود به شوخ طبعی، به مقدار ضرورت، خود نیز با آنان شوخی می کرد. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله لَیَسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اَصْحابِهِ اِذا رأهُ مَغْمُوما بِالْمُداعَبَهِ وَ کانَ یَقُولُ اِنَّ اللّه َ یُبْغِضُ الْمُعَبَّسَ فی وَجْهِ اَخیهِ.(2)

رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه مردی از اصحابش را غمگین می یافت، او را با شوخی، خرسند می ساخت و می فرمود: خداوند دشمن دارد کسی را که به روی برادرش چهره در هم کشد.

نمونه های دیگری از مزاح های پیامبر در کتاب های احادیث و سیره ذکر شده است. از آن جمله:

1- امالی، ص 419.
2- سنن النبی، ص 60.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود مى گويد:

مردى خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنى هستم كه غذايى ساده و خشن مى خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوى او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبرى شگرف داشت و اين در حالى بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روى هاى جاهلان جز بردبارى روا نداشت. وقتى در جنگ احد، دندان هاى حضرت را شكستند و پيشانى ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسيارى از اصحاب گران آمد و برخى عرض كردند: اى رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهى دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه كننده آنچنان به خدا روی آورد كه ديگر به گناه بازنگردد، بدان سان كه شير دوشيده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سيما با صورتی گريان و حالتی پريشان نزد رسول خدا صلی الله عليه و آله آمد. حضرت از حال او جويا شد و فرمود: جوان! چرا گريه می كنی؟ جوان گفت: چرا نگريم در حالی كه گناهان زيادی انجام داده ام و هر آينه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد كرد و بی شک مرا نخواهد بخشيد. پيامبر فرمود: آيا به خدا شرک ورزيدی؟ جوان گفت: خير! پناه بر خدا اگر برای او شريک قرار داده باشم! پيامبر پرسيد: آيا كسی را كشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پيامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشيد. در مقابل، جوان گناهان خود را بسيار سنگين می شمرد و نگران بود. پيامبر با نگاهی تند به او خطاب كرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آيا گناهان تو بزرگ است يا خداوند؟ جوان گفت: هيچ چيز از پروردگارم بزرگ تر نيست و خداوند از هر چيز بزرگی بزرگ تر است. پيامبر فرمود: آيا جز خداوند عظيم، كسی گناهان بزرگ را می بخشايد؟ جوان گفت: خير، ای رسول خدا! پيامبر فرمود: جوان! آيا يک گناه از گناهان خود را بازگو می كنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پيشه قبركنی خود، از يک گناه جنسی كه بدان آلوده شده بود، ياد كرد. زشتی گناه، پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بيداری دل خفته و گسست هميشگی جوان از گناه بر او نهيب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزديک است! می ترسم از آنكه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاكار پريشان شد و به سرعت از نزد پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل يكی از كوه های اطراف مدينه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او اين گونه با خدای خود نجوا می كرد: الها! اين بنده خطاكار و گريان تو است كه دست بسته در پيشگاه تو زانو زده است. خدايا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشيمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جايگاه و عظمتت سوگند می دهم كه نااميدم مكن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا كرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند كرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ كَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّه ِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

1. انجشه، خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شتر همسر آن حضرت «حُدی»(1) می خواند. پیامبر فرمود: «ای انجشه! با شیشه ها مدارا کن». (2) (کنایه از اینکه زنان، لطیف و ضعیفند ممکن است با شتابان رفتن شتر بترسند و بیفتند).

2. زنی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و نام شوهرش را برد. حضرت فرمود: شوهرت همان است که در چشمانش سفیدی هست؟ گفت: نه در چشمانش سفیدی نیست. آن زن به خانه آمد و جریان را برای شوهرش تعریف کرد. مرد گفت: آیا نمی بینی که سفیدی چشم من از سیاهی آن بیشتر است.(3)

3. پیامبر به پیرزنی از قبیله اَشجَع فرمود: پیرزنان وارد بهشت نشوند. بلال حبشی که سیاه چهره بود، آن پیرزن را ناراحت دید و جریان را به رسول اللّه صلی الله علیه و آلهباز گفت. پیامبر فرمود: سیاه هم به بهشت نمی رود. بلال و پیرزن هر دو ناراحت بودند که ناگهان عباس، عموی پیامبر که پیرمرد بود، آن دو را دید و حال آنان را برای پیامبر بازگو کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیرمرد هم به بهشت نمی رود. همه غمگین شده بودند. پیامبر که چنین دید، همه آنها را فراخواند، دلشان را نرم کرد و فرمود: «خداوند، پیرزنان، پیرمردان و سیاهان را به نیکوترین شکل برمی انگیزاند و آنان جوان و نورانی شده به بهشت می روند».(4)

4. سیره رسول اللّه صلی الله علیه و آله به گونه ای بود که به یارانش اجازه می داد تا در حضور مبارکش، گفته های طنزآمیز ادا کنند. آنان نیز به پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شوخی های ناپسند پرهیز داشتند، ولی از شوخی های پسندیده دریغ نمی کردند. از

1- نوعی از خواندن که باعث حرکت بیشتر شتر می شود.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 294.
3- همان.
4- همان، ص 295.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ ِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ ِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تكریم بسیار این جوان نكوهش كرد و گفت كه او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می كند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می كرد تا آنكه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می كرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش كشید و گفت: چه قبركن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش كردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف كردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یكی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون كسی از شما دوست دارد كه با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تكریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، كریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تكریم مردم می كوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینكه نیكوترین اخلاق را داشت، بیشترین تكریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همراه در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرِئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" (href="#content_note_149_2">(2

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

جمله، نُعیمان، مرد شوخ طبعی بود. روزی عربی را با یک خیک عسل دید. آن را خرید و به خانه عایشه برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پنداشت که به عنوان هدیه آورده است. نعیمان رفت و اعرابی بر در خانه پیامبر ایستاده بود. چون انتظارش طولانی شد، صدا زد: ای صاحب خانه! اگر پول ندارید، عسل را برگردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را دریافت و قیمت عسل را به آن شخص پرداخت. پیامبر چون زمانی دیگر، نعیمان را دید، فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله عسل را دوست می دارد و اعرابی هم یک خیک عسل داشت. پیامبر خدا از کار نعیمان خندید و به او هیچ گونه درشتی نکرد.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم کلام خویش را با تبسم می آمیخت و هم چهره ای خندان داشت و هم به چهره دیگران لبخند می زد. در حدیث است:

کَانَ اَکْثَرُ النّاسِ تَبَسُّما و ضِحْکا فی وُجُوهِ اَصْحابِهِ.(2)

بیش از همه، لبخند داشت و بر روی یارانش لبخند می زد.

5. امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «عربی بدوی نزد پیامبر می آمد و هدیه و سوغاتی به پیامبر اهدا می کرد. بعد همان ساعت می گفت: پول سوغات و هدیه ما را بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می خندید. پس از آن جریان هر وقت غمگین می شد، می فرمود: آن اعرابی کجاست. کاش پیش ما می آمد».(3)

6. پیامبر از پشت سر کسی آمد و بازوی او را گرفت و فرمود: «چه کسی این «بنده» را می خرد؟» (و منظور حضرت، بنده خدا بود).

7. شوخی و مزاح ظریف و زیبای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره خوردن خرما نیز معروف است. گفته اند روزی آن دو گرامی با هم خرما

1- همان، ص 296.
2- المحجه البیضاء، ج 4، ص 134.

3- اصول کافی، ج 2، ص 663 .

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَباَئَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلى النبَّيِ صلی الله علیه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّكَ يَقْرئُكَ السَّلامَ و يَقولُ لَكَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.
(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

می خوردند که پیامبر، هسته ها را جلوی علی علیه السلام می گذاشت و در پایان فرمود: هرکه هسته اش بیشتر باشد، پرخور بوده است! امیرمؤمنان در پاسخ گفت: هر که با هسته خورده باشد، پرخورتر بوده است.(1)

8 . همچنین از شوخ طبعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند که حضرت برخی یاران را از پشت سر بغل می گرفت و دو دستش را بر چشمان آنان می گذارد تا آنان را بیازماید که آیا می توانند با چشم بسته، طرف مقابل را تشخیص دهند یا نه.(2)

9. رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها خود، شوخی را آغاز می کرد، بلکه زمینه فرح را برای یاران خود فراهم می آورد.

روزی مرد عربی بر آن حضرت _ که بسیار اندوهگین می نمود _ وارد شد. وی می خواست چیزی بپرسد. اصحاب گفتند: نپرس! چهره پیامبر چنان گرفته است که جرئت پرسیدن نداریم. چهره پیامبر هرگز گرفته نبود، مگر هنگام نزول آیات موعظه یا آیات قیامت. او گفت: مرا به حال خود واگذارید. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت، هرگز رهایش نمی کنم تا خنده بر لبانش ظاهر شود. آن گاه به پیامبر گفت: ای رسول خدا! شنیده ام دجّال با نان و غذا نزد مردم گرسنه می آید. پدر و مادرم به فدایت. آیا باید غذا نخورم تا از لاغری بمیرم یا بهتر است نزد دجّال غذای کافی بخورم و چون سیر شدم، به خدا ایمان آورم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر خندید که دندان های مبارکش نمایان شد. سپس فرمود: خیر! خداوند تو را به وسیله آنچه دیگر مؤمنان را بی نیاز می کند، بی نیاز می سازد.(3)

9. نقل است روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به صهیب بن سنان فرمود: در حالی که از چشم درد رنج می بری، خرما می خوری؟ صهیب گفت: این چشم من درد می کند و

1- ملامحسن فیض کاشانی، التحفَهُ السنّیه، ص 323.
2- سید نعمت الله جزایری، زُهر الربیع، ص 7.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 134.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاندند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّه ِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و همواره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

من خرما را با طرف دیگر می خورم.(1)

10. روزی ابوهریره کفش حضرت را ربود و آن را نزد خرمافروشی گرو گذاشت و خرما گرفت. مشغول خوردن بود که پیامبر سر رسید و از او پرسید: ای ابا هریره! چه می خوری؟ پاسخ داد: کفش پیامبر را.(2)

در مکتب رسول اللّه صلی الله علیه و آله شوخی باید به اندازه ای باشد که مایه تخریب شخصیت گوینده آن نشود. قیس بن سعد، یار جوان پیامبر پس از توصیف شوخ طبعی حضرت می گوید: «به خدا سوگند! آن حضرت با آن شگفتی و خنده، هیبتش از همه افزون تر بود».(3)

زیاده روی در شوخی، ابهت انسان را درهم می شکند و اسلام هم برای شخصیت پیروان خود ارزش والایی قائل شده است. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله افراط در شوخی را نکوهش می کرد: «لاتَمْزَحْ فَیَذْهَبَ بَهاؤُکَ؛ از شوخی [زیاد] بپرهیز؛ زیرا ارزش و قداستت شکسته می شود».(4)

در شوخی نباید از وسایل نامشروعی چون دروغ، برای خندان دیگران بهره گرفت. رسول گرامی اسلام در هشداری می فرماید:

وَیْلٌ لِلَّذی یُحَدِّثُ فَکَذِبَ لِیَضْحَکَ به الْقَوْمُ وَیْلٌ لهُ، وَیْلٌ لهُ.(5)

وای بر کسی که کلام دروغی را نقل کند تا دیگران بخندند. وای بر او، وای

1- زُهرالربیع، ص 7.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 296.
3- منتهی الآمال، ج 1، ص 151.
4- بحارالانوار، ج 74، ص 48.
5- همان، ص 88.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّْكّرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهى الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند (3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بر او.

مزاح باید از زشتی گفتار و نادرستی عاری باشد. پیامبر می فرمود:

اِنّی لااَمْزَحُ وَلا أقُولُ اِلاّ حَقا.(1)

من شوخی نمی کنم و سخنی نمی گویم، مگر آنکه در چارچوب حق باشد.

یکی از یاران پیامبر از ایشان پرسید: آیا در اینکه با دوستان خود شوخی می کنیم و می خندیم، اشکالی هست؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «اگر سخنی ناشایست در میان نباشد، اشکالی ندارد».(2)

از سوی دیگر، خنده زیاد و قهقهه نیز عظمت و متانت آدمی را از بین می برد. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِیّاکَ و کَثْرَةَ الضِّحْکِ فَإِنَّهُ یُمیتُ الْقَلْبَ.(3)

از خنده بسیار برحذر باش که دل را می میراند.

تبسم، بهترین نشانه شادی و نشاط است. چهره رسول اللّه صلی الله علیه و آلهنیز هنگام دیدار یاران بیش از دیگران شاداب و خندان می نمود و گاه چنان می خندید که دندان های مبارکش نمایان می شد.(4) ابوالدرداء می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه سخنی می فرمود، سخنش با لبخند همراه بود».(5)

ص: 72

1- همان، ج 66 ، ص 7.
2- کافی، ج 2، ص 192.
3- بحارالانوار، ج 74، ص 285.
4- محجه البیضاء، ج 4، ص 134.
5- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 58.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياهِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرِئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبدالّله سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

مهم تر از کسب پیروزی، نگه داری دستاوردهای آن است که تنها در سایه استقامت و پایداری امکان پذیر خواهد بود. در همین زمینه، وقتی آیه شریفه سوره هود نازل شد، این حقیقت که بقای پیروزی به استقامت مردم بستگی کامل دارد، پیامبر را به سختی، به تفکر واداشت:

فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ. (هود: 111)

پس چنان که مأمور شده ای، استقامت کن و کسانی نیز که همراه تو رو به خدا کرده اند، استقامت بکنند و از حد مگذرید که خداوند به آنچه می کنید، بیناست.

از ابن عباس نقل است که هیچ آیه ای شدیدتر و مشکل تر از این آیه بر پیامبر نازل نشد. به همین دلیل، هنگامی که اصحاب آن حضرت از وی پرسیدند که چرا به این زودی موهای شما سپید شده و آثار پیری در شما نمایان گشته است، فرمود: «سوره هود و واقعه مرا پیر کرد».(1)

به راستی چرا این آیه این قدر بر پیامبر گران و سنگین بود؟ آیا امر به استقامت به آن بزرگوار این شدت و سنگینی را سبب گشته بود؟ او که خود اسوه استقامت بود؛ سیزده سال استقامت در مکه و ده سال استقامت در مدینه. بنابراین، چه چیزِ این آیه، آن همه سنگینی و فشار بر حضرت وارد آورده بود که موجب سپید شدن موها و فرا رسیدن پیری وی شده بود؟ آیا امر به استقامت موجب شده بود؛ حال آنکه خطاب «وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ» (شورا: 15) پیش تر نازل گشته بود. این بار سخن از «من تاب معک» بود. برای آنکه پیروزی بماند، امت تو باید استقامت کند و پیامبر نگران این امر بود.

هنگامی که آیه شریفه نازل شد، پیامبر فرمود: «شَمِّرُوا شَمِّرُوا؛(2) دامن به کمر بزنید! دامن به کمر بزنید (یعنی وقت کار و تلاش بسیار است).» از آن پس ایشان هرگز

1- صدوق، امالی، ص 194.

2- الدر المنثور، ج 3، ص 351.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ کُفْراً وَ تَفْریقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مكارم اخلاق، ص 13.
2- مكارم الاخلاق، ص 460.
3- شيخ عباس قمى، انوار البهيه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" (href="#content_note_149_2">(2

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

خندان دیده نشد.

پیامبر نگران آینده امت بود؛ چون صلاح و خیر و سعادت شان در گرو استقامت آنها بود.(1) پیامبر، الگوی تمام عیار ثبات نفس و استقامت به شمار می رفت.(2) یاران مقاوم و پرتلاش ایشان نیز استقامت و پایداری را از رسول اللّه صلی الله علیه و آله آموخته بودند. در آن هنگام که مشرکان، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را محاصره کرده بودند، ناگاه چشم پیامبر به ابودجانه افتاد. فرمود: ابودجانه! من بیعت خود را از تو برگرفتم و به سلامت بیرون شو و به هر جا خواهی برو، ولی علی، او از من و من از اویم. ابودجانه گریه کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز خود را از بیعت تو رها نمی کنم. به کجا بروم؛ به سوی زنم بروم که خواهد مرد. به خانه خود بروم که خراب خواهد شد یا به طرف مال خود برگردم که فانی می شود یا به سوی اجل بگریزم که زود می رسد؟ حضرت رسول از مشاهده قطره های درشت اشک که از دیدگان ابودجانه می ریخت، بر او رقّت کرد و اجازه مبارزه داد. از یک طرف، علی علیه السلام و از طرف دیگر، ابودجانه با کفار جنگیدند. در این هنگام، ابودجانه از کثرت جراحت بر زمین افتاد. علی علیه السلام او را برداشت و خدمت پیامبر آورد. ابودجانه عرض کرد: یا رسول اللّه ! آیا بیعت خویش را به انجام رسانیده ام؟ آن حضرت فرمود: آری و در حق او دعای خیر گفت.

باز علی علیه السلام یک تنه به جنگ درآمد. آن قدر در رزم کوشید که بدن مبارکش نود زخم برداشت و شانزده مرتبه هنگام حمله آوردن بر زمین افتاد که در چهار مرتبه از آن، جبرئیل به صورت مردی نیکوصورت، آن حضرت را از زمین بلند کرد. ناگاه پیامبر دید که پاهای علی علیه السلام از فشار درگیری لرزان شده است. پس سیلاب اشک از دیده فرو ریخت و عرض کرد: پروردگارا! مرا وعده دادی که دین خود را قوی و غالب کنی و البته اگر بخواهی، بر تو دشوار نیست.(3)

1- سیره نبوی، دفتر اول، ص 469.
2- بحارالانوار، ج 16،ص 175.
3- ناسخ التواریخ، ج 1، ص 357.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

ص: 142

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

این الگوهای استقامت چنان مطیع حق بودند که از هرگونه سختی و مشکلی در راه اطاعت او استقبال می کردند. آنها با یقین به راه خود و ایمان به مقصد، هرگز از درگاه اطاعت حق خارج نشدند.

وقتی دعوت علنی پیامبر آغاز شد و ایشان مردم را به اطاعت خدا فرا خواند و بت ها را نفی کرد، سران قریش سراغ ابوطالب رفتند که از مرام پیامبر دفاع می کرد. آنان با او اتمام حجت کردند و گفتند که برادرزاده ات به خدایان ما عیب می گیرد و پدران ما را گمراه می داند. یا خودت جلوی او را بگیر یا ما با تو کارزار می کنیم.

ابوطالب سخنان قریش را با پیامبر در میان گذاشت. آن حضرت در پاسخ فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی دارم تا اینکه آن را انتشار دهم یا در راه آن کشته شوم. پس از این موضع گیری صریح و محکم پیامبر، ابوطالب که خود نمونه استقامت بود، خطاب به او گفت: به راه خود ادامه بده و هرچه می خواهی بگو. به خدا سوگند، هرگز از یاری تو دست برنخواهم داشت. (1)

در دوران سخت گیری قریش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه آشکارا به نماز و عبادت بپردازد، باکی نداشت. گاهی آن حضرت به همراه علی علیه السلام و همسرش، خدیجه در کنار خانه کعبه به نماز می ایستاد. روزی عفیف کندی آنها را در آن حالت دید. از عباس بن عبدالمطلب پرسید: اینها چه کسانی هستند و این چه آیینی است؟ گفت این آیین برادرزاده من محمد است که خدا، او را به نبوت برگزیده است و این زن، همسر او و این جوان، برادرزاده من، علی بن ابی طالب است.(2)

کفار قریش در برخورد با شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ناسزا گویی و توهین می پرداختند تا او دست از دعوت خویش بکشد، ولی استقامت رسول اللّه صلی الله علیه و آله ستودنی بود. روزی پیامبر در مسجد الحرام در حال

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 278.
2- سیره حلبی، ج 1، ص 306.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ». (1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً. (2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ. (3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِكْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُكُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلى النَّبِيِ صلی الله علیه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّکَ يَقْرئُکَ السَّلامَ و يَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ص: 149

سجده بود. عقبه بن ابی معیط مقداری خون و فضولات شکم شتری را که در گوشه ای ریخته بودند، برداشت بر سر و گردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهاد. دخترش، فاطمه آنها را از سر و گردن رسول اللّه صلی الله علیه و آله برداشت و ایشان بار دیگر به نماز ایستاد. این بار عقبه، بالاپوش خود را به گردن پیامبر پیچید و به سختی فشار داد و نزدیک بود ایشان را خفه کند که ابوبکر فرا رسید، دست عقبه را گرفت و او را به کناری کشید.

روزی دیگر به دیوار کعبه تکیه داده و در سایه آن آرمیده بود که خباب بن ارت از ستم های قریش شکایت کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که برای ما از خدا فرج و گشایش بخواهی. پیامبر برخاست و نشست و در حالتی که رنگ رخسارش برافروخته بود، گفت: «هنوز به پای خداپرستان پیشین نرسیده اید. بدن آنها را با شانه های آهنین چنان می خراشیدند تا به استخوان می رسید. با اره به دو پاره شان می کردند و آنان همچنان در راه دین و عقیده شان استقامت می کردند. سوگند می خورم که خداوند، دین خود را سرانجام پیروز خواهد ساخت».(1)

آری، محاصره سه ساله در شعب ابوطالب، گرسنگی، محرومیت و آوارگی نتوانست استقامت پیامبر و یارانش را درهم شکند. ایشان پس از بیست و سه سال مبارزه، هدف خویش را پیش برد و دین اسلام را گسترش داد.

(18) نظم و انضباط

پیامبر اسوه نظم و انضباط بود. نظمی دقیق و الهی بر همه شئون رفتاری وی سایه افکنده بود. وی صف های نماز را منظم می داشت و سخت بر آن تأکید می کرد و می فرمود:

سَوُّوا بَیْنَ صُفُوفِکُم وَ حاذُوا بَیْنَ مَناکِبِکُمْ لایَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمُ الشَّیْطانُ.(2)

1- صحیح بخاری، ج 5، صص 45و46.
2- وسائل الشیعه، ج 5، ص 472.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

ص: 109

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَیء ٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.
(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

میان صف ها را پر کنید و دوش به دوش یکدیگر بایستید تا شیطان بر شما چیره نشود.

پیامبر آن قدر نسبت به نظم حساس بود که در سخن دیگری با شدت بیشتری، رعایت این هماهنگی را از نمازگزاران می طلبد:

اَقِیمُوا صُفُوفَکُم فَإِنّی أراکُم مِنْ خَلْفی کَما اَراکُم مِنْ قُدّامی وَ مِنْ بَیْنَ یَدَیَّ وَ لاتَخالِفُوا فَیُخالِفَ اللّهُ بَیْنَ قُلُوبِکُم.(1)

صف هایتان را به پا دارید (و بدانید) که من شما را از پس سر می بینم، همان گونه که از جلو می بینم. نامرتب نباشید؛ که خداوند دل های شما را از یکدیگر دور می گرداند.

نعمان می گوید:

حضرت همواره صف های نماز ما را منظم می کرد؛ آن چنان که تیرهای کشیده و صاف را ردیف می کنند. روزی برای آغاز نماز ایستاد و چیزی نمانده بود که تکبیره الاحرام را نیز بگوید که دید مردی سینه اش را جلو داده است. سپس فرمود: بندگان خدا یا صف هایتان را منظم کنید یا (همین بی نظمی در شما تأثیر می گذارد و) میانتان اختلاف خواهد افتاد.(2)

از ابوذر غفاری نقل شده است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

بر عاقل واجب است که برای خود ساعت هایی را داشته باشد. ساعتی برای مناجات با پروردگار؛ ساعتی برای رسیدگی به کردار خود؛ ساعتی برای اندیشه در آنچه خداوند نسبت به او انجام داده است و ساعتی برای خلوت خویش و بهره گرفتن از حلال.(3)

1- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 385.
2- فیض القدیر، ج 4، ص 396.
3- بحارالانوار، ج 71، ص 323.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الَفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

ص: 141

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.[1]

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" (href="#content_note_149_2">(2

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

بنابراین، شأن انسان عاقل، برنامه ریزی و نظم است و سیره انبیای الهی نیز بر نظم استوار بوده است.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در ساعت معینی از شبانه روز به همسرانش سر می زد.(1) چون به خانه می رفت، وقتش را سه قسمت می کرد: بخشی برای پروردگار والا (و راز و نیاز با او)؛ قسمتی برای خانواده اش و پاره ای برای خودش. همچنین گاه آن ساعت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و مردم تقسیم می کرد.(2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آرایش نظامی و نظم دادن به صف های سربازان اسلام چنان دقیق بود که هرگاه شانه سربازی جلوتر بود، او را به عقب می برد و پس از منظم ساختن صف ها، برای آنان خطبه می خواند.(3)

در جنگ موته، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لشکری سه هزار نفری فراهم ساخت و برای این لشکر، سه فرمانده برگزید که در صورت شهادت هر کدام، دیگری فرماندهی را برعهده گیرد: جعفر بن ابی طالب؛ زیدبن حارثه؛ عبداللّه بن رواحه. همچنین دستور داد در صورت به شهادت رسیدن نفر سوم، لشکریان، خود، یک نفر را به فرماندهی برگزینند.(4)

همچنین نقل است که ایشان گروهی ده نفری را که طلحه نیز در میان آنان بود، برای جهاد به منطقه ای فرستاد و به آنان فرمود: اسم رمز شما «یا عشره» (= ای ده نفر) باشد. اسم رمز رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها «یا کُلُّ خیر» و در جنگی دیگر «اَمِتْ اَمِت» (=بمیر، بمیر) بوده است. همچنین کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که آن

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 71.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 150؛ حلیه الابرار، ج 1، ص 174.
3- فروغ ابدیت، ج 2، ص 380.
4- همان، ص 289.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

كُن عَلى عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلى دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَیء حِیْلَةٌ و حیلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَةُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهى الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

حضرت می فرماید: «هرگاه دشمن به منطقه شما وارد شد، اسم رمزتان «طم لاینصرون» باشد».(1)

پس از جنگ بدر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دستور داد شهیدان مسلمان را در قبر گذارند و فرمود: قبرها را در یک ردیف قرار دهید و دقت کنید که ظاهر قبرها خوب و زیبا باشد. یکی از مسلمانان گفت: ای رسول خدا! اگر ظاهر قبرها خوب و زیبا نباشد، تصور می کنید که شهیدان را ناراحت کند؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آنها را ناراحت نمی کند، بلکه زندگان را ناراحت و اندوهگین می کند؛ زیرا مشاهده یک قبر زشت و ناهمگون یکی از مناظر غم انگیز است.(2)

نظم و ترتیب و مانور نظامی سپاه اسلام برای فتح مکه به فرماندهی رسول گرامی اسلام نیز نشان دهنده اهمیت دادن رسول اعظم صلی الله علیه و آله به نظم و انضباط نظامی است.

هنگام فتح مکه، عباس در مورد ابوسفیان پیشنهادی به پیامبر اسلام داد. وی گفت: ابوسفیان فرد نیرنگ بازی است. اینک همه امیدهای او به ناامیدی تبدیل شده است، ولی در مورد اینکه بین مسلمانان اختلاف ایجاد شود و در نتیجه شکست بخورند، امیدوار است. از این رو، بجاست که او در این زمینه نیز ناامید گردد. پیامبر به عباس فرمود: این مأموریت با توست که ابوسفیان را به کنار بیابان در تنگنای محل عبور لشکر بیاوری تا صلابت لشکر اسلام و اتحاد و استواری و به هم پیوستگی آنها را بنگرد و دیگر امیدی برای او در مورد اختلاف افکندن بین مسلمانان نماند.

عباس مأموریت خود را به خوبی انجام داد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله لشکر ده هزار نفری اسلام را به چند گردان تقسیم کرد. آن گاه سپاه اسلام، گُردان به گُردان در برابر

1- جعفر ابن حیان اصفهانی، اخلاق النبی، ص 135.
2- محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص 233؛ داستان ها و پندها، ج 6، ص 67.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشَّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصى.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإِنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی أُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند (3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

چشم ابوسفیان حرکت کردند.

ابوسفیان که سخت تحت تأثیر لشکر اسلام قرار گرفته بود و گردان های رزمی سپاه اسلام را تماشا می کرد، وقتی که یک گردان از سپاه اسلام نزدیک او رسید، مضطربانه گفت: این محمد است که پیشاپیش می آید؟ عباس گفت: نه، این خالدبن ولید است. گردان دیگر نزدیک آمد، ابوسفیان گفت: این (اشاره به فرمانده) محمد صلی الله علیه و آله است؟ عباس گفت: نه، او زبیر است. گردان ها یکی پس از دیگری با کمال صلابت و شکوه، رژه می رفتند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز در میان گُردان انصار بود و سعد بن عباده در آخر این گردان، پرچم اسلام را حمل می کرد. وقتی این گردان به ابوسفیان رسید، سعد با خشم فریاد زد: امروز روز انتقام است. امروز روز اسیر گرفتن زنان و کودکان است. ای گروه اوس و خزرج! امروز روزی است که باید شما خون پاک عزیزان جنگ اُحُد را از این کافران بخواهید و انتقام بگیرید.

وقتی ابوسفیان این سخن را شنید، عباس را رها ساخت و با شتاب زدگی خاصی در میان ازدحام جمعیت به سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رفت و عاجزانه رکاب اسب آن حضرت را بوسید و سخن سعد را به آن حضرت بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهفرمود: سخن سعد درست نیست. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: نزد سعد بن عباده برو و پرچم را از او بگیر و با همراهان با کمال رفاقت و مدارا، وارد مکه شوید.

ابوسفیان کمی آرام گرفت، ولی با شتاب زدگی و هیجان ناشی از ترس به سوی مکه رفت. قریش به استقبال او شتافتند، ولی او را ژولیده و غبار آلوده دیدند و پرسیدند: چه خبر است؟ در پاسخ گفت: سپاه بزرگ اسلام به سوی مکه می آید، ولی هرکس داخل خانه من شود، در امان است. (چون رسول اللّه صلی الله علیه و آله این گونه فرموده بود).

همسرش، هند وقتی این سخن را شنید، ناراحت شد و کافران را از ورود به خانه خود بازداشت و گفت: این پیر ناپاک (ابوسفیان) را بکشید که دیگر چنین سخنی نگوید. ابوسفیان به هند گفت: وای بر تو، من گردان های نیرومند و پرصلابتشان را دیدم و یکّه سواران چابکی را مشاهده کردم که از فرزندان دلیرمردان بزرگ هستند و سیمای

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ يَعْلَمُ أَنِّى اُحِبُّكَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَكَ اَخْرَجونى عَنْكَ، لَما آثَرْتُ عَلَيكَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَيْتُ بِكَ بَدَلاً و اَنّى لَمُغْتَمٌّ على مُفارَقَتِكَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

شاهان کنده و جوانان حِمْیَرْ را در آنها دیدم. وای بر تو، خاموش باش، که حق فرا رسید و بلا و گرفتاری نزدیک شد.(1)

(19) قناعت و ساده زیستی

ساده زیستی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک اصل بود. روش او در خوراک، پوشاک، مسکن و برخورد با افراد، سادگی بود و در تمام رفتارهایش اصل سادگی و سبک بودن مئونه به چشم می خورد.(2)

علی علیه السلام در نهج البلاغه جمله ای دارد که سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تفسیر می کند. در قسمتی از آن می فرماید:

مَعَ قَناعَهٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَ الْعُیُونَ غَنِیً.(3)

خدا به آنها در درونشان نیروی عزم و تصمیم و اراده داد، با قناعتی که دل ها و چشم ها را از نظر بی نیازی پر می کند.(4)

به فرموده امام علی علیه السلام، پیامبران در زیّ قناعت و سادگی بودند و این سیاستشان بود. سیاست الهی آنها، علاوه بر چشم ها، دل ها را هم پر می کرد، ولی نه با جلال و شکوه ظاهری، بلکه با جلال معنوی که با سادگی همراه بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهبه قدری از جلال و حشمت های ظاهری تنفر داشت که سراسر زندگی او از این قضیه پر است.

اگر سواره بود و یک پیاده می خواست با او بیاید، می گفت: برادر! یکی از کارها را باید انتخاب بکنی: یا تو جلو برو تا من از پشت سرت بیایم یا من می روم و تو بعد بیا. یا

1- اعلام الوری، ص 116.
2- همان، صص 101و103.
3- نهج البلاغه، شهیدی، قسمتی از خطبه 192 قاصعه، ص 215.
4- سیری در سیره نبوی، صص 107 و 108.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا. (2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ. (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ. (4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... . (5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

اگر هم ممکن بود که دو نفری سوار بشوند، می فرمود: بیا دو نفری با همدیگر سوار می شویم. در مجلس که می نشست، می گفت: [به شکل] حلقه بنشینیم که مجلس ما بالا و پایین نداشته باشد. حضرت تا زنده بود، از این اصل تجاوز نکرد و این شیوه را برای رهبر جامعه، ضروری و لازم می دانست. علی علیه السلامنیز در زمان خلافت خویش، این اصل را رعایت می کرد؛ چون اسلام هرگز به رهبر اجازه نمی دهد که برای خودش، جلال و جبروت قائل شود. جلال و جبروت، در معنویت، قناعت و روح فرد است، نه در جسم و تشکیلات ظاهری اش.(1) منطق عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین بود: ساده و بی پیرایه، مردمی، به دور از تجمل و رفت وآمدهای تشریفاتی. سیره نویسان درباره اش نوشته اند: «کانَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آلهخَفِیفَ الْمَؤُونه؛ پیامبر (در زندگی) کم خرج بود».(2)

امام علی علیه السلام می فرماید:

و کافی است روش پیامبر را سرمشق خویش قرار دهی. همچنین او سرمشق توست در بی ارزش بودن دنیا و رسوایی ها و بدی هایش؛ چه اینکه دنیا از او گرفته شده، ولی برای دیگران مهیا گردید.(3)

ایشان در بیانی دیگر می فرماید:

در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله اموری است که تو را به عیب های دنیا آگاه می سازد، چه اینکه او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با اینکه مقام بزرگی در پیشگاه خداوند داشت، زینت های دنیا را از او دریغ داشت. بنابراین، هرکس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار، پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت کرده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده است که _ به خدا سوگند _ این دروغ محض است و اگر گوید

1- همان، صص 110 و 111.
2- ارشاد القلوب، ص 115.
3- نهج البلاغه، خطبه 160.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياهِ الدُّنْيا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ يَاكُلُ عَلَى الْحَضِيضِ وَ يَنامُ عَلى الْحَضِيضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَكَلَ مُتَّكِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ يُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَى الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

او را گرامی داشته است، باید بداند خداوند، دیگران را (که زینت های دنیا را به آنها داده) گرامی نداشته است؛ چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از نزدیک ترین افراد به او دریغ داشته است.

بنابراین، (کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند) باید به این فرستاده خداوند اقتدا کند، گام در جای گام هایش بگذارد و از هر دری که او داخل شده است، وارد شود و اگر چنین نکند، از هلاکت ایمن نشود.(1)

ابن ابی الحدید نیز در شرح قول امام علی علیه السلام درباره پیامبر اسلام که فرمود: «لَمْ یَضَعْ حَجَرا عَلَی حَجَرٍ» می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، بدون اینکه سنگی را بر سنگی نهاده باشد».(2)

عمربن خطاب می گوید: با اجازه قبلی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و آن حضرت را در حجره (ام ابراهیم) ملاقات کردم. دیدم بر فرشی بسیار ساده آرمیده که قسمتی از بدنش روی خاک زمین و قسمتی دیگر روی فرش است. زیر سرش هم متکایی از لیف خرما قرار دارد. بر او سلام کردم و در محضرش نشستم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! تو برگزیده خداوند در میان همه مخلوقات هستی. در حالی که قیصر و کسری (شاهان روم و ایران) بر فرش های طلا بافت و دیبا و ابریشم می آرمند، ولی تو که مقامت از آنها بالاتر است، چنینی؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

آنها در عیش و نوش و بهره مندی از لذت ها و شادی ها در همین دنیا شتاب کردند، در حالی که دنیا محل گذر و ناپایدار است و بهره های آن نابود می شود، ولی زندگی خوش ما برای آخرت، تأخیر افتاده است و من سرای جاوید آخرت را برگزیده ام.(3)

1- همان.
2- شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 235.
3- مجمع البیان، ج 9، ص 88 .

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاَْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- كنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول كافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلههمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

(20) دل سوزی

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی از پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نام سعد بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صفه به شمار می رفت. وی تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر پیامبر به جا می آورد. آن جناب از تنگ دستی سعد متأثر بود. روزی به او وعده داد که اگر مالی به دستم بیاید، تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و چیزی به دست ایشان نیامد. افسردگی پیامبر از وضع سعد بیشتر شد. در این هنگام، جبرئیل نازل گردید و دو درهم با خود آورد و عرض کرد: خداوند می فرماید ما از اندوه تو به واسطه تنگ دستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شود، دو درهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند.

حضرت رسول دو درهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از خانه خارج می شد، سعد را دید که بر در یکی از حجره های مقدسه به انتظار ایشان ایستاده است. فرمود: آیا می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که سرمایه ندارم. پیامبر دو درهم را به او داد و فرمود: با همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت. نماز ظهر و عصر را به جا آورد و پس از پایان نماز عصر، رسول اکرم صلی الله علیه و آلهفرمود: برخیز و در طلب روزی جست وجو کن. سعد بیرون رفت و شروع به معامله کرد. خداوند برکتی به او داد که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. خلاصه معاملات او همیشه سودی برابر با اصل سرمایه داشت. کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت، به گونه ای که بر در مسجد دکانی گرفت و اموال و کالای خود را درآنجا جمع می کرد و می فروخت. رفته رفته اشتغال تجاری اش چنان زیاد شد که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را می دید که هنوز خود را آماده نماز نکرده و وضو نگرفته است، در حالی که پیش از این جریان، زودتر از اذان، مهیای نماز بود.

روزی پیامبر فرمود: سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز بازداشته است. عرض

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَةٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَوِيلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

کرد: چه کنم، اموال خود را بگذارم تا ضایع شود؟ به این شخص جنسی فروخته ام، می خواهم قیمتش را دریافت کنم و از آن دیگری کالایی خریده ام، بایستی جنس را تحویل بگیرم و قیمتش را بپردازم.

حضرت از مشاهده اشتغال سعد به مال دنیا و ثروت اندوزی و بازماندنش از عبادت، دوباره افسرده گشت، حتی بیشتر از مقداری که هنگام تنگ دستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم. اینک کدام حال را برای سعد می پسندی، وضع پیشین را یا گرفتاری و اشتغال کنونی اش را به دنیا و افزایش ثروت؟ پیامبر فرمود: همان تنگ دستی سابقش را بهتر می دانم؛ زیرا دنیاگرایی او، آخرتش را بر باد داده است.

جبرئیل گفت: آری، علاقه به دنیا و ثروت، انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت وضع گذشته او را می خواهی، دو درهمی را که به او داده ای، پس بگیر. آن جناب از خانه بیرون آمد. پیش سعد رفت و فرمود: دو درهمی را که به تو داده ام، بر نمی گردانی؟ عرض کرد: چنانچه دویست درهم خواسته باشید، می دهم. فرمود: نه همان دو درهمی که گرفتی، پس بده. سعد پول را تقدیم کرد. چیزی نگذشت که دنیا از او گریزان شد و سعد دوباره به حال اولش بازگشت.(1)

(21) محکم کاری

محکم کاری یکی از جلوه های روشن سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. سعد مقبری در این باره می گوید:

چون پیامبر گرامی اسلام کاری را آغاز می کرد، آن را به انجام می رساند و چنین نبود که بخشی از آن را انجام دهد و بخشی دیگر را واگذارد.(2) پیشوای گرامی اسلام در سخنی نورانی می فرماید:

1- حیوه القلوب، ج 1، ص 578.
2- الطبقات الکبری، ج 1، ص 379.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطٌّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطٌّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذِیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّّكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلّینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَیءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

ص: 130

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلي النبَّيِ صلى الله عليه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّكَ يَقْرئُكَ السَّلامَ و يَقولُ لَكَ دَارِ خَلْقى.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

ص: 138

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ كحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- كافى، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغير، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

انّ اللّه تعالی یُحِبُّ إذا عَمِلَ أَحَدُکُمُ عَمَلاً أن یُتْقِنَهُ.(1)

به درستی که خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

داستان تدفین سعد بن معاذ، نمونه ای از محکم کاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. از امام صادق علیه السلام روایت است که چون نزد پیامبر آمدند و خبر دادند که سعدبن معاذ درگذشته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست. اصحاب نیز همراه آن حضرت برخاستند. سپس حضرت دستور داد سعد را بشویند. چون سعد را شستند و حنوط کردند و کفن پوشاندند، در تابوت نهادند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آلهپای برهنه و بدون ردا، در پی تابوت به راه افتاد و گاه سوی راست تابوت و گاه سوی چپ تابوت را می گرفت تا به قبرستان رسیدند. پس از کندن قبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل قبر شد و لحد را چید و آن را با گِل محکم کرد و پیوسته می فرمود: سنگ بدهید، گل بدهید! و به وسیله آن، میان خشت ها را محکم می کرد. چون از محکم ساختن لحد فارغ شد و بر آن خاک ریخت و قبر آماده شد، فرمود:

وَ اِنّی لأَعْلَمُ أنَّهُ سَیُبْلی وَ یَصِلُ إلَیْهِ الْبَلاءُ وَلکِنَّ اللّه َ یُحِبُّ عَبْدا إذا عَمِلَ عَمَلاً أحْکَمَهُ.(2)

به درستی که من می دانم این قبر به زودی فرسوده می شود و بلا به سوی آن سرازیر می شود، ولی خدا دوست می دارد وقتی بنده ای، کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که چون ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آلهاز دنیا رفت، پیامبر پس از دفن او دریافت که در قبر وی شکافی هست. با دست خود آن را پر کرد و محکم ساخت. آن گاه فرمود: «إذا عَمِلَ أَحَدُکُمْ عَمْلاً فَلْیُتْقِنْ؛ وقتی یکی از شما کاری انجام

1- جامع الصغیر، ج 1، ص 384.
2- الامالی صدوق، ص 314.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنَّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ كَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

می دهد، پس آن را محکم و استوار سازد».(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

بهترین مردمان کسی است که (هنگام انجام دادن کاری) همه کوشش خود را به کار گیرد.(2)

(22) خوش رویی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره گشاده رویی می فرمود:

همانا آفریدگار از کسی که با چهره ای اخم آلوده با دوستانش روبه رو شود، نفرت دارد.(3)

مردی نزد ایشان آمد و پندی خواست. ایشان در یکی از اندرزهایش به او فرمود: «با دوستت با سیمایی گشاده روبه رو شو.»(4) همچنین می فرمود: «گشاده رویی، کینه را می برد».(5)

یکی از نمودهای حسن خلق، آمیختن سخن با لبخند است. هم جاذبه می آفریند و هم سخن را دل نشین تر می سازد. سخن گفتن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به تبسمی ملیح و دل نشین آمیخته بود: «کان رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذا حَدَّثَ بِحَدیثٍ تَبَسَّمَ فی حَدیثِهِ».(6)

گاهی هم با دیگران، با گفتار خوش، مزاح و شوخی می کرد، با این هدف و قصد

1- اصول کافی، ج 3، ص 263.
2- جامع الصغیر، ج 1، ص 194.
3- جامع الصغیر، ج 1، ص 283.
4- شرح اصول کافی، ج 8 ، ص 295.
5- جامع الصغیر، ج 2، ص 603 ؛ به نقل از: همنام گل بهاری، ص 175.
6- سنن النبی، ص 48.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکَلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

که آنان را مسرور و خرسند سازد.(1) این گشاده رویی سبب شده بود که اصحاب از برخورد تند رسول اللّه صلی الله علیه و آله خود را ایمن دانند.

ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد: «نعیمان بن عمرو انصاری از قدمای صحابه و از جمله انصار و اهل بدر و مردی خوش مجلس و مزّاح بود. گفته اند مرد عربی از بادیه نشینان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و شتر خود را پشت مسجد خوابانید و به مسجد وارد شد. بعضی از اصحاب به نعیمان گفتند که اگر این شتر را بکشی، گوشت آن را تقسیم می کنیم. رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز قیمتش را به اعرابی خواهد داد و این کار، او را خشنود خواهد کرد. نعیمان شتر را کشت. در این میانه، اعرابی بیرون آمد و شتر خود را کشته دید. پس فریاد کشید و پیامبر را به دادخواهی خواست. نعیمان فرار کرد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن فریاد را که شنید، از مسجد خارج شد. ناقه اعرابی را کشته دید. پرسید این کار از چه کسی سر زده است؟ گفتند: از نعیمان. آن جناب یک نفر را فرستاد تا او را بیاورد. فرستاده رفت. پس از جست وجو فهمید در خانه ضباعه دختر زبیربن عبدالمطلب همسر مقداد بن اسود پنهان شده است. خانه وی نزدیک مسجد بود.

نعیمان خود را در حفره ای پنهان کرده و با مقداری علف سبز جلو حفره را پوشانیده بود. فرستاده رسول اللّه صلی الله علیه و آله او را نیافت. نزد پیامبر بازگشت و عرض کرد: یا رسول اللّه ! من او را ندیدم. حضرت با دسته ای از اصحاب به خانه ضباعه آمدند و آن مرد، مخفی گاه نعیمان را نشان داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد علف ها را برداشتند و نعیمان را بیرون آوردند که دیدند پیشانی و رخسارش از علف های تازه رنگین شده است. حضرت رسول فرمود: نعیمان! این چه کاری بود که انجام دادی؟ گفت: یا رسول اللّه ! همان کسانی که شما را به محل من راهنمایی کرده اند، مرا به این کار وادار کردند! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبسم کنان، رنگ علف را با دست مبارک خویش از پیشانی و رخسار او زدود، بهای شتررا

1- همان.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ كانَ یَاكُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَكَلَ مُتَّكِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی كه تكیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری كه برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می كردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی كردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس كه در سلام كردن، كسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا كه تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارك؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام كردن بر كودكان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود كه قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی كه اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمى مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

نیز به صاحبش داد و او را راضی کرد». (1)

همچنین آورده اند که دسته ای از بچه ها دامن پیامبر را در راه گرفته بودند و می گفتند ما را بر شانه خود سوار کن. همان گونه که برای حسن و حسین، خود را شتر می کنی! آن جناب به بلال فرمود: به خانه برو و هرچه پیدا کردی بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم! بلال هشت دانه گردو آورد. حضرت گردوها را تقسیم کرد و خود را از آنها خرید. سپس فرمود:

رَحِمَ اللّه ُ اَخِی یُوسُفَ بَاعُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَهٍ وَ بَاعُونی بِثَمانٍ جَوزاتٍ. (2)

خدا، برادرم، یوسف صدیق را مورد رحمت خویش قرار دهد. او را به پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت دانه گردو معامله کردند.

او برای پروردگارش غضب می کرد، ولی به خاطر خودش خشمگین نمی شد. همیشه خوش رو، نیک خو و فروتن بود. تندی و خشونت نداشت. صدایش را بلند نمی کرد، ناسزا نمی گفت و عیب جویی نمی کرد. (3) خداوند متعال هم در مورد اخلاق پیامبر فرموده است:

به سبب رحمت الهی، با مردم نرم شدی و اگر سنگ دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنان را عفو کن و برای آنان آمرزش بخواه. (آل عمران: 159)

ایشان می فرمود:

در ترازوی عمل کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خُلقی گذاشته

1- داستان ها و پندها، ج 2، صص 101 و 103؛ به نقل از: لطائف الطوائف، ص 27.
2- همان، ص 101؛ به نقل از: وقایع الایام، ج 3.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 415.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 123

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

نمی شود.(1) ای فرزندان عبدالمطلب! شما با ثروت خود نمی توانید همه مردم را راضی کنید. پس با آنان با چهره ای گشاده و خوش خلقی روبه رو می شوید.(2) نزدیک ترین هم نشین من در رستاخیز، خوش اخلاق ترین شماست.(3)

(23) خویشتن داری

حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله بسیار بردبار بود. این ویژگی سبب می شد که دیگران روز به روز بر گرد وجود او حلقه زنند و بر محبتشان به ایشان افزوده شود. کمتر کسی را می توان یافت که مانند رسول اللّه صلی الله علیه و آله تحمل داشته باشد.

انس بن مالک می گوید: «روزی عربی بادیه نشین سراغ پیامبرآمد و به شدت ردای آن بزرگوار را کشید به گونه ای که ردا، بر گردن رسول خدا صلی الله علیه و آله خط انداخت و اثر گذاشت. آن گاه به آن پیامبر رئوف خطاب کرد و پرسید: یا محمد! از آن اموال خدا که در اختیار توست، دستور بده که به من بدهند! حضرت لبخندی زد و دستور داد که چیزی به او بدهند».(4)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا در برابر جفا و تندی غریبان در حرف زدن و سؤال کردن و خواستشان، آن قدر صبر و تحمّل از خود نشان می داد که اصحاب تصمیم می گرفتند آن غریبان را جلب و بازخواست کنند و نگذارند رسول خدا

1- اصول کافی، ج 2، ص 99.
2- همان، ص 103.
3- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 41.
4- مکارم الاخلاق، ص 17.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَةَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

ص: 149

صلی الله علیه و آله مورد آزار قرار گیرد.(1)

در خبری وارد شده است که روزی مردی اعرابی حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از حضرت چیزی طلب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او عطا کرد و فرمود: آیا به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: نه، هرگز به من احسان و نیکی نکردی. اصحاب از ناسپاسی این مرد خشمگین شدند و قصد آزار او را داشتند، ولی پیامبر آنان را از تعرّض به وی باز داشت.

آن گاه حضرت به خانه رفت و مقدار بیشتری به او عطا کرد و فرمود: آیا اکنون به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: بلی، خداوند به تو پاداشی خیر دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر اثر سخنی که نزد اصحاب من گفتی، ممکن است نسبت به تو بدبینی پیدا کرده باشند. اگر دوست داری نزد آنان حاضر شو و رضایت خود را اعلان کن تا آن فکر از سرشان بیرون رود. آن مرد به حضور اصحاب آمد و پیامبر فرمود: این مرد از ما راضی شده است؛ آیا چنین است؟ او گفت: بلی، خدا به تو و خانواده ات جزای خیر دهد. آن گاه پیامبر فرمود: مثَل من و این مرد مانند کسی است که ناقه اش فراری شده است و هر چه مردم آن را تعقیب می کنند، او بیشتر فرار می کند، ولی صاحبش می گوید رهایش کنید؛ من خودم می دانم چگونه او را رام کنم. می آید و دستی بر سر و روی او می کشد و خاک و غبار از تن و چهره اش پاک می کند و افسار او را به دست می گیرد. من اگر در روز گذشته شما را آزاد می گذاشتم، آن مرد را بر اثر بدزبانی اش به قتل می رساندید و او در آن حال به دوزخ می رفت.(2)

1- همان، ص 15.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 416.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود مى گويد:

مردى خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنى هستم كه غذايى ساده و خشن مى خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوى او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلى الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبرى شگرف داشت و اين در حالى بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِىَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِى اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روى هاى جاهلان جز بردبارى روا نداشت. وقتى در جنگ احد، دندان هاى حضرت را شكستند و پيشانى ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسيارى از اصحاب گران آمد و برخى عرض كردند: اى رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهى دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.

2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.

3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلیِ النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد». (1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن. (2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است. (4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

دایره عطوفت و مهربانی آنچنان در رسول گرامی اسلام گسترده بود که از نزدیک ترین فرد خانواده اش گرفته تا اصحاب و یاران و نیز کودکان و یتیمان و حتی گمراهان و اسیران را دربرمی گرفت. در حقیقت، این رفتار، شعاعی تابناک از انوار الهی در سرزمین وجود پاک پیامبر گرامی اسلام بود که: «فبمارَحْمَهٍ مِن اللّه ِ لِنْتَ لَهُمْ؛ رحمت خدا، تو را با ایشان مهربان گردانید». (آل عمران: 159)

بیان نمونه هایی از رأفت و مهربانی رسول مکرم اسلام خالی از لطف نیست:

1. پیامبر گرامی اسلام به مؤمنان و دوستداران رسالتش محبت و عاطفه ای خاص داشت. آن حضرت پیوسته جویای حال اصحاب خود بود و از آنان دلجویی می کرد. اگر سه روز یکی از آنها را نمی دید، احوال او را می پرسید. اگر می گفتند به سفر رفته است، برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود، به دیدن او می رفت و چنانچه مریض بود، از وی عیادت می کرد.(1)

2. هنگامی که در جنگ احد، دندان پیامبر را شکستند و چهره مبارک آن حضرت، مجروح و خون آلود شد، بر اصحاب بسیار سخت و گران آمد. پس درخواست کردند که به کافران و دشمنان نفرین کند. حضرت در پاسخ فرمود: «من برای لعن و نفرین مبعوث نشده ام، بلکه پیامبر رحمت هستم و برای آنها دعا می کنم که خدایا قوم مرا هدایت کن؛ زیرا آنها نادان هستند».(2)

3. روش آن حضرت در جنگ و برخورد با دشمن و سفارش کردن فرماندهان و سپاهیان به خوش رفتاری، نشان دهنده روح بلند و پُرمهر آن سفیر الهی بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- سنن النبی، ص 51.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 129.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَةٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند». (1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ. (2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّٰه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول كافى، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه َ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البيضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشريعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه می خواست لشکری را به جنگ اعزام کند، آنان را به حضور می طلبید و می فرمود: به نام خدای متعال حرکت کنید و به او استقامت جویید و برای اللّه جهاد کنید. از غنایم دزدی نکنید و کافران را مُثله نکنید. پیرمردان و اطفال و زنان را نکشید. رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند، به قتل نرسانید و درختان را از بیخ نزنید، مگر ناچار باشید. نخلستان را نسوزانید و به آب غرق نکنید. هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده نسازید. حیله و خیانت نکنید. هر کدام از مسلمانان اگر به مردی از مشرکان پناه داد، او در پناه است تا کلام خدا را بشنود و اسلام را بر او عرضه کنید. اگر پذیرفت، او هم برادر دینی شماست و اگر قبول نکرد، او را به مأمن خویش برسانید.(1)

(25) حیای رسول اللّه صلی الله علیه و آله

از آنجا که مردان الهی باید الگوی فضیلت و کمال باشند، الگوی کامل بشر یعنی پیامبر اسلام نیز در حد اعلا به زیور حیا و عفت آراسته بود. ایشان مظهر حیا و عفت بود و چنان این حالت در او قوی بود که از کارهای مباحی هم که تا اندازه کمی شایبه کم عفتی در آن می رفت، دوری می جست. امام صادق علیه السلامدرباره این خصلت پسندیده حضرت می فرماید:

اذا جَلَس لَمْ یحِلّ ثَوْبَهُ حَتّی یَقومَ جَلیسُهُ.(2)

وقتی پیامبر با کسی می نشست، تا او حضور داشت، حضرت لباسش را از تن درنمی آورد.

همچنین از ابی سعید خدری نقل شده است که:

کانَ رسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اَشَّدَّ حَیاءً مِنَ الْعَذراءِ فی خِدْرِها و کانَ اِذا

1- بحارالانوار، ج 19، ص 177.
2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

ص: 108

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود». (1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد. (2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد. (3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.» (4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشَّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِكُلّ شَی ءٍ حِيْلَةٌ و حيلَةُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ يَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لايَرْجِعُ فی ذَنْبٍ كَما لا يَعُودُ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّهَ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الَفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وَلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

كَرِهَ شيئا عَرَّفْناهُ فى وَجْهِهِ.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختران پس پرده باحیاتر بود و چنان بود که چیزی را که دوست نمی داشت، از قیافه آن حضرت می فهمیدیم.

به درستی که حیا و پاک دامنی از ویژگی های اخلاقی اهل ایمان و خوی آزادگان است. حیا از ایمان است و کسی که حیا ندارد، خیری در او نیست و ایمانی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «اَلاِسْلامُ عُرْیانٌ فَلِباسُهُ الْحَیاء؛ اسلام، برهنه است و لباس آن حیاست».(2)

پیوند حیا با ایمان چنان است که در زبان پیشوایان حق، قرین یکدیگر تعبیر شده اند که با رفتن یکی از آن دو، دیگری نیز می رود. حیا، از بهترین ویژگی های انسانی و نهایت کرم به شمار می رود و عاقل ترین انسان ها باحیاترین آنهاست و کثرت حیا نشانه ایمان انسان است. انسانی که حیا ندارد، خیری ندارد؛ چون همه حیا، خیر و نیکی است. آن گاه که حیا نباشد، هر کاری مجاز می شود. از پیامبر نقل شده است که اگر حیا نمی کنی، پس هر کاری برای تو مجاز است و آنچه خواستی، انجام می دهی؛(3) زیرا انسان آزاد از خدا و اباحی مذهب، هیچ قید و بندی بر خود نمی بیند، مگر آنچه حافظ منافع و تعلق های نفسانی اوست. آن را که حیا نیست، دارویی برای دردش نیست؛ چون بی حیایی، درد بی درمان است.

حیا نسبت به خدا، زمینه های بسیاری از گناهان را از بین می برد و انسان را از زشت کاری باز می دارد و آدمی را از عذاب و آتش نگه می دارد. از سوی دیگر، حیا و عفت چنان با یکدیگر پیوند دارند که گویا دوروی یک سکّه اند. به بیان امیرمؤمنان علی

1- مکارم الاخلاق، ج 1، ص 17.
2- اصول کافی، ج 2، ص 46.
3- عیون الاخبار، ج 1، ص 279.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ». (1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً. (2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ. (3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.

2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

ص: 132

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَويلَ السُّكوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إِنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: 144

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

علیه السلام، حیا و عفت دوشادوش یکدیگرند.(1) رابطه حیا و عفت دوسویه و تنگاتنگ است و ثمره حیا، عفت است. پس حیا عامل پاک دامنی است.(2)

در فضایل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است:

اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ یَنْتَقِمْ لِنَفْسِهِ مِنْ اَحَدٍ قَطُّ بَلْ کانَ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ.(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود از کسی انتقام نگرفت، بلکه ازآنان که آزارش می دادند، گذشت می کرد.

پیامبر گرامی اسلام افزون بر اینکه خود اهل عفو و گذشت بود، دیگران را نیز متوجه این ارزش والای الهی و انسانی می کرد و می فرمود:

عَلَیْکُمْ بِالْعَفْوِ فَاِنَّ الْعَفْوَ لا یَزِیدُ الْعَبْدَ اِلاّ عِزّا فَتَعافَوْا یُعِزَّکُمُ اللَّهَ.(4)

عفو و گذشت را پیشه کنید؛ زیرا گذشت جز بر عزّت انسان نمی افزاید. پس گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز سازد.

همچنین ایشان در کلام ارزشمند دیگری می فرماید:

اَلا اُخْبِرُکُم بِخَیْرِ خَلائِقِ الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تَصِلْ مَنْ قَطَعَکَ وَ الاِْحْسانُ اِلَی مَنْ اَساءَ اِلَیْکَ وَ اِعْطاءُ مِنْ حَرُمَکَ.(5)

1- غرر الحکم، ج 1، ص 32.
2- سیره نبوی، دفتر اول، ص 322.
3- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 87.
4- محمدباقر مجلسی، مرآه العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 8، ص 194.
5- همان، ص 192.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَوِیلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذِیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلً مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الاَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

آیا شما را آگاه نکنم از بهترین خصلت هایی که برای دنیا و آخرت نافع باشد: گذشت کردن از کسی که به تو ستم کرده؛ پیوستن به کسی که از تو بریده؛ نیکی کردن به کسی که در حق تو بدی روا داشته و بخشیدن به کسی که تو را محروم کرده است.

پذیرش مسئولیت های بزرگ، ظرفیت روحی والا می خواهد. ازآنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله، رهبری جامعه دینی را برعهده داشت، باید از ظرفیت و بلندنظری والایی برخوردار می بود تا بتواند از عهده این مسئولیت سنگین برآید. در این راه، برخورداری از سعه صدر بسیار ضروری است. به همین دلیل، خدای سبحان که مسئولیت تدبیر جامعه را به رسول الله صلی الله علیه و آله واگذاشته بود، از ظرفیت بالا و شرح صدر وی سخن می گوید؛ شرح صدر و ظرفیت بالایی که توان تحمل معارف وحی را داشته باشد: «اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ؛ آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم.» (انشراح: 1) رسول الله صلی الله علیه و آله چون از شرح صدر و ظرفیت کامل بهره مند بود، توانست در مدیریت جامعه، موضع گیری های متناسب داشته باشد. سیره ایشان در همه ابعاد آموزنده است. وی بر اساس رهنمودهای خداوند سبحان، عفو و گذشت را در رأس کار خود قرار داد؛ چون خداوند فرموده بود: «خَذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ؛ عفو و گذشت را پیشه کن و به کارهای پسندیده ترغیب کن.» (اعراف: 199) یا اینکه فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمَ وَ اصْفَحْ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ از لغزش های آنان درگذر و گشاده رو و با ظرفیت باش؛ که خدا، انسان های باگذشت و نیکوکار را دوست دارد». (مائده: 13)

ایشان در مقابل حقوق فردی خود، کسانی را که حقش را تضییع کرده یا ایشان را آزار داده بودند، عتاب و تنبیه نکرد. گفته اند که هیچ گاه از کسی به خاطر حق شخصی انتقام نگرفت. او خطاکاران را همواره عفو می کرد. (1)

خوب است به یاد آوریم که ابوسفیان از آغاز آشکار شدن دعوت پیامبر خدا به

1- بحارالانوار، ج 66، ص 295.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّهَ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَةَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

ص: 118

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن على يزدى، انوار الهدايه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البيان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّهُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشکاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أکْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّهِ کَبیرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

ص: 140

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

اسلام، با رسول الله صلی الله علیه و آله ستیزه کرد و جنگ های خونینی چون احد و احزاب را در کنار دیگر توطئه های روزانه اش به راه انداخت. بی گمان، بیست سال توطئه و ترفند و جنگ علیه مسلمانان، کار کمی نیست. با این حال، وقتی مکه در سال هشتم هجری فتح شد و شوکت بت پرستان درهم شکست، مسلمانان همه منتظر انتقام گرفتن از سران کفر و الحاد و به ویژه ابوسفیان بودند. از همین رو، شعار «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَلْحَمَهَ»(1) (امروز روز جنگ و انتقام است) سرمی دادند.

در این میان، برخلاف باور تمام آنان، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان عفو عمومی را صادر کرد و شعار «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الرَّحْمَه» (امروز روز رحمت است) را جای گزین شعار پیشین ساخت و فرمود: «اِذْهَبُوا فَاَنْتُمُ الطُّلَقاءُ؛ بروید همه آزاد هستید».(2)

رسول الله صلی الله علیه و آله در شرایطی این عفو را صادر کرد که از جانب ابوسفیان دیگر خطری اسلام را تهدید نمی کرد واین عفو و گذشت مایه تألیف قلوب و جذب عده بسیاری به سوی توحید و ارزش های الهی می گردید. هوشمندی پیامبر می طلبید که در این شرایط بخشاینده باشد: «اِنَّ الْعَفْوَ لایَزِیدُ الْعَبْدَ اِلاّ عِزّاً؛ عفو همواره بر عزت انسان می افزاید».(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله، وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا را پس از مدتی از فتح مکه بخشید و به او فرمود خویشتن را از من پنهان کن که تو را نبینم.(4) همچنین ایشان شش هزار نفر از اسیران جنگ طائف را یک باره عفو کرد. این گذشت های بهنگام، همواره موجب تألیف قلوب و جذب انسان های پاک به اسلام و پیامبر می شد و این رویه

1- سیره ابن هشام، ج 5، ص 65.
2- همان، ص 74.
3- اصول کافی، ج 1، ص 88.
4- همان، ج 4، ص 20

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.

3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هيچ دوست نداشت به پادشاهان شبيه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گويد:

مردی خدمت پيامبر آمد و از هيبت پيامبر بر خود لرزيد. پيامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نيستم. من فرزند زنی هستم كه غذايی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنين رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود است:

هر كس دوست داشته باشد كه ديگران جلوی او برپا بايستند، جايگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگيرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پيامبر اعظم صلی الله عليه و آله در همه مناسبات خويش، صبری شگرف داشت و اين در حالی بود كه خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِی اللّه ؛ هيچ كس آنچنان كه من در راه خدا آزار ديدم، آزار نديد.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر كرد و در مقابل زياده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شكستند و پيشانی ايشان شكاف برداشت، اين صحنه بر بسياری از اصحاب گران آمد و برخی عرض كردند: ای رسول خدا! نفرينشان كن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگيخته نشده ام تا انسان ها را لعنت كنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مكارم الاخلاق، ص 26.
2- كنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مكارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغير، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست. (2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا يَدری مَتی يُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- كافى، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِىَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلى؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

ص: 134

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِکْرَهِ وَ لاَ یَتکلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

می تواند الگوی مناسبی برای مدیران سیاسی و اجتماعی ما باشد.

همسر یکی از اشراف یهود به نام زینب، دختر حارث، به تحریک یهودیان تصمیم گرفت با زهر، پیامبر را به قتل برساند. او می دانست که پیامبر به خوردن دست گوسفند علاقه مند است. پس دست گوسفندی را تهیه کرد و پخت و به زهر آغشت و به عنوان هدیه به حضور پیامبر آورد. پیامبر رد احسان نکرد و هدیه را پذیرفت. تا لقمه اول از آن غذا را به دهان گذاشت، احساس مسمومیت کرد و آن را از دهان بیرون ریخت. آنگاه دستور داد آن زن را احضار کردند. پس از گفت وگویی، پیامبر باکمال بزرگواری، آن زن را بخشید.(1)

پس از فتح خیبر، جمعی از یهودیان که تسلیم شده بودند، غذایی مسموم برای پیامبر فرستادند. پیامبر از سوء قصد و توطئه آنها آگاه شد، ولی آنان را به حال خودشان رها کرد.(2) بار دیگر، زنی از یهود دست به چنین کاری زد و خواست زهر در کامش کند که او را نیز عفو کرد.(3)

عبدالله بن ابی، سردسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، با هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، بساط ریاست او برچیده شد. دشمنی حضرت را در دل می پرورانید؛ چون وی با یهودیان مخالف نیز سر و سرّی داشت و از کارشکنی و کینه توزی و شایعه سازی برضد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست برنمی داشت. او در غزوه بنی المصطلق می گفت: «چنانچه به مدینه برگشتیم، این طفیلی های زبون را (مقصودش مهاجران بود) از خانه بیرون می رانیم». یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله که دل پرخونی از او داشتند، بارها اجازه خواستند تا او را به سزایش برسانند. آن حضرت نه تنها اجازه نمی داد، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می کرد و در حال بیماری به عیادتش رفت و بر

ص: 98

1- همان، ج 3، ص 352.
2- صحیح بخاری، ج 4، ص 100.
3- صحیح مسلم، ج 7، ص 14.

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.

2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

ص: 101

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الّحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الّحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«كانَ تَكْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فى اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

ص: 114

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاندند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست. (1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإِنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 580.
2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مکارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النبَّیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البیضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقِّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَاِنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133
2- سنن النبی، ص 106.
3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.
4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّهُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

سر جنازه اش حاضر شد و بر او نماز گزارد.(1) در بازگشت از غزوه تبوک نیز جمعی از منافقان توطئه کردند تا هنگام عبور از گردنه، مرکب پیامبر را رم دهند تا در پرتگاه سقوط کند. با اینکه همگی صورت خود را پوشانده بودند، پیامبر آنها را شناخت و با وجود اصرار فراوان یارانش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرف نظر کرد.(2)

(27) صلابت و قاطعیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله

رسول اللّه صلی الله علیه و آله مظهر آیه کریمه «أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ.» (فتح: 29) است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله همچنان که از شرح صدر و عفو و گذشت برخوردار بود، صلابت و قاطعیت مثال زدنی نیز داشت. ایشان به این آیه کریمه قرآن به درستی جامه عمل می پوشاند که: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و با آنها شدید و غلیظ برخورد کن». (تحریم: 9)

پیامبر در جایی سخت گیری می کرد که شایسته سخت گیری بود. ایشان در جنگ بدر، عباس، عقیل و ابوالعاص (به ترتیب عمو، پسرعمو و داماد خویش) را که در صف مشرکان بودند، همانند دیگر کافران به اسارت گرفت و همچون دیگر اسیران و بر اساس مقررات با آنان رفتار کرد.ص82 ". class="content_notelink" href="#content_note_99_3">(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در فتح مکه، شماری از سرکردگان فساد مانند: عبداللّه بن سعد، عبداللّه بن حنظل، فرتنا، قرینه، حویرث بن نقیذ، عکرمه و وحشی (قاتل حمزه) را به مرگ محکوم کرد، در حالی که عفو عمومی هم صادر کرده بود. در جنگ بنی قریظه نیز

1- مقریزی، امتاع الاسماع، ج 1، ص 496.
2- همان، ص 479.
3- حبیب السیر، ج 1، ص 340؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص82 .

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد. (1) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: 81)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند. (2)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 201.
2- همان، ج 5، ص 196.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ کُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. (توبه: 107)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(1) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

1- مكاتيب الرسول، ج 1، ص 105.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود». (1)

(28) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:131)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: 23)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

1- كحل البصر، ص 96.

تَوَفّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلَی لَبِنَهٍ.(1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(2)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

1- بحارالانوار، ج 16، ص 321.
2- همان، ص 243.
3- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح 159.

ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید.(1)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِیرَ حَتَّی قَبَضَهُ اللّه َ اِلَیْهِ.(2)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْیا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْیا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِکْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(3)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: 15)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

1- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص 343.
2- همان، ص 244.
3- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه 109، ص 162.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: 7)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(1) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(2)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(3)

1- بحارالانوار، ج 16، ص 150.
2- شیخ صدوق، امالی، صص 72و73.
3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(2)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

1- مکارم الاخلاق، ص 25.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 284.

نزد ماست. خداوند می فرماید: این کلیدها هم مال تو باشد. به وسیله اینها درهای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(1)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(2)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(3)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(4)

ابن عباس می گوید:

1- اصول کافی، ج 2، ص 129.
2- سفینه البحار، ج 1، ص 570.
3- همان.
4- نهج البلاغه، ص 227.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(1)

(29) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجَناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(2)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(3) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

1- سفینه البحار، ج 1، ص 425.
2- محجه البیضاء، ج 8، ص 251.
3- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَةً عَزَّوَجَلْ».(1)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً.(2)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:15)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(30) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:215) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَاْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّهِ عَزَّوَجَلَّ.(3)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

1- همان، ص 45.
2- همان، ج 14، ص 384.

3- همان، ج 16، ص 261.

وَ کانَ یَاکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(1)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(2) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاْرْضِ.(3)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(4)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 262.
2- همان، ص 237.
3- محجه البیضاء، ج 4، ص 215.
4- همان، ص 98.

«کانَ تَکْرَهُ اَنْ یَتَشَبَّهَ بِالْمُلَوکِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(1)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(2)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(3)

(31) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِیَ اَحَدٌ مَا اُوذیتُ فِی اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(4) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

1- مکارم الاخلاق، ص 26.
2- کنز العمال، ج 6، ص 88.
3- مکارم الاخلاق، ص 14و15.
4- الجامع الصغیر، ج 2، ص 125.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(1)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(2)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَةُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَةُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَةُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لاَِنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیِّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: 112

1- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج 1، ص 135.
2- سیره نبوی، ص 139.

الشّْكْرَ وَ اِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلّ فَقَدْ عَصی.(1)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(2) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است». (3)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(4)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

1- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
2- نک: انفال: 64و65؛ آل عمران: 120.
3- مکارم الاخلاق، ص 469.
4- مجمع البیان، ج 2، ص 50.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(2)

(32) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّكُمْ فی اَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٌ اَلافَتَعَرَّضُوا لَها.(3)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 21، ص 178.
2- داستان ها و پندها، ج 6، ص 142؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص 63.
3- بحارالانوار، ج 68، ص 221.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْینْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(1)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می داند و آنان را به قدرشناسی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشنی دارید. پس به سوی راه های روشن خویش روی آورید و حقا که حد و حدودی دارید. پس سوی حد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشته است و نمی داند که خداوند در آن چه می کند و بین اجلی که باقی مانده است و نمی داند خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مؤمن از نفس خود برای دنیای خویش و از دنیای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زندگانی اش از مرگ بهره گیرد.(2)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(3)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر: جوانی را پیش از پیری؛ سلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

1- متقی هندی، کنزالعمال، ج 15، ص 791.
2- کافی، ج 8، ص 152.
3- مشکوه الانوار، ص 298.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(2)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(33) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(3)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجُ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(4)

1- مکارم اخلاق، ص 13.
2- مکارم الاخلاق، ص 460.
3- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص 221.
4- نهج السعاده، ج 8، ص 276.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(1)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواکِ.(2)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

ص: 117

1- مشکاه الانوار، صص 184و185.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 71.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(1)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(2)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(3)

(34) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالاِْسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(4)

1- الجامع الصغیر، ج 2، ص 431.
2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 308.

3- کافی، ج 4، ص 19.
4- بحارالانوار، ج 90، ص 283.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(1)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(2)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: 8)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا.(3)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(4)

1- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص 249.

2- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص 246.
3- بحارالانوار، ج 77، ص 169.
4- مجمع البیان، ج 10، ص 318.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

ص: 120

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: 135و136)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

ص: 121

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(1)

(35) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(2)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(3)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

1- بحارالانوار، ج 6، صص 23و26.
2- فروع کافی، ج 2، ص 183.

3- بحارالانوار، ج 16، ص 340.

تعداد درختان سرزمین تهامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(1)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(2)

(36) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- همان، ص 226.
2- محجه البیضاء، ج 4، ص 149.
3- بحارالانوار، ج 16، صص 232 و 240.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: 84) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(1)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ. (مائده: 67)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم». (2)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

1- همان.
2- همان، ص 257.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(1)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(2) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(3)

(37) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

ص: 125

1- سفینه البحار، ج 1، ص 414.
2- فیض القدیر، ج 5، ص 219.
3- اخلاق النبی فی القرآن، ج 3، ص 1340.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(1)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(2) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(3)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(4)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(5)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

1- طوسی، امالی، ج 2، ص 151.
2- همان، ص 152.
3- همان.
4- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج 1، ص 356.
5- همان، ص 357.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید _ کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده _ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناک بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ.(2)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

1- همان، صص 357و358.
2- کافی، ج 2، ص 310.
3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 32.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(1)

(38) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به پیامبرش می فرماید: «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلی؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: 24)(2)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(3)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(4)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(5)

1- کنزالعمال، ج 3، ص 155.
2- بحارالانوار، ج 16، ص 352.
3- اصول کافی ، ج 1، ص 225.
4- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، صص 242، 251 و 252.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: 7) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(1)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(2)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(3)

(39) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- همان، ص 213.
2- بحارالانوار، ج 17، ص 134.
3- همان، ص 136.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(1)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَ! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(2)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(3)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ُ اَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(4)

1- همان، ج 67، ص 51.
2- مجموعه ورام، ج 2، ص 53.
3- بحارالانوار، ج 70، ص 73.
4- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج 9، ص 253؛ کنزالعمال، ج 15، ص 775.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمیِ مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النّارِ.(1)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(2) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:46)

(40) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

1- بحارالانوار، ج 69 ، ص 347.

2- مشكاه الانوار، ص 169.

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(1)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد و کاری که مرا به دوستی تو می رساند، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(2)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(3)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 363.
2- پیام پیامبر، ص 644.
3- سفینه البحار، ج 1، ص 418.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(1)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَهُ حُبِّ اللّهِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّهِ.(2)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(3)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(4)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(41) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می

داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

ص: 133

1- همان، ص 263.
2- بحارالانوار، ج 63، ص 252.
3- همان، ج 6، ص 130.
4- پیام پیامبر، ص 707.

قدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود تاآنجا که اصحاب درصدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(1)

ایشان می فرمود:

1- بحارالانوار، ج 16، ص 152.

مَنْ أكْرَمَ أخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما يُكْرِمُ اللّهَ عزَّوجلّ.(1)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمينَ فَإنَّ صَغيرَهُم عِندَاللّهِ كَبيرٌ.(2)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(3)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

1- الجامع الصغير، ج 2، ص 580.
2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 31.
3- مكارم الاخلاق، ص 25.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(1) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(2)

(42) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبياءِ بِمُداراهِ النّاسِ كَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(3)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئيلُ إلى النبَّيِ صلی الله علیه و آله فَقالَ يا مُحمد! رَبُّكَ يَقْرئُكَ السَّلامَ و يَقولُ لَكَ دَارِ خَلْقی.(4)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

1- محجه البيضاء، ج 3، صص 366 و 367.
2- عمل اليوم و الليله، سلوک النبی مع ربه، ص 87 .
3- بحارالانوار، ج 75، ص 53.
4- کافی، ج 2، ص 117.

إنَّ اللّه َ تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(1)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

1- الجامع الصغیر، ج 1، ص 259.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود. (1)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: 107)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(2)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أشَّدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(43) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُمُ المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(4)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(5)

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 149؛ کحل البصر، ص 70.
2- مصباح الشریعه، ص 155.
3- کافی، ج 2، ص 119.
4- بحارالانوار، ج 78، ص 312.
5- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 377.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(1)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو _ یا فرمود: به بینی _ در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

1- کافی، ج 2، ص 113.
2- الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 528.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.» (1) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد». (2)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست. (3) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند. (4) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند. (5)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گرداند. (6)

(44) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلّمُ فِی غَيرِ حاجهٍ

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 206.
2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 30.
3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 344.
4- کنزالعمال، ج 3، ص 350.
5- علل الشرایع، ج 2، ص 606.
6- محجه البیضاء، ج 4، ص 133.

طَویلَ السُّکوتِ.(1)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(2)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(3)

1- مکارم الاخلاق، ص12.
2- همان، صص 12 _ 15.
3- همان، ص 15.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإنِّی اُوصِیکَ إذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(1)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(2)

(45) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 224.
2- من لایحضره الفقیه، ج 4، صص 409 و 410.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(1)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(2)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(3)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(4)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رسانید و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

1- سفینه البحار، ج 1، ص 418.
2- همان.
3- همان، ص 419.
4- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(1)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(2)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(3) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(4)

(46) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: 85)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

1- محجه البیضاء، ج 4، ص 133

2- سنن النبی، ص 106.

3- عوالی اللئالی، ج 4، ص 120.

4- جامع الصغیر، ج 2، ص 375.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُ یَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ وِلَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد.(1)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید: هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(2)

(47) بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 63.
2- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 352.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(1)

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(2)

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

1- سفینه البحار، ج 1، ص 412.
2- همان.

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در برگرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانید. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(1)

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکیان فرمود: بگویید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما برادری بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار هستید. پیامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(2)

5. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

1- همان، ص 413.
2- همان.

گفت: «و علیکم.» عایشه قصد آنها را دریافت و با عصبانیت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(1)

(48) امانت داری

دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(2)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(3) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(4)

در نبرد خیبر، مسلمانان دچار کم غذایی شدیدی شدند، به گونه ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده می کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 97.
2- بحارالانوار، ج 72، ص 171.
3- سنن النبی، ص 130.
4- جامع الصغیر، ج 1، ص 87 .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(1)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها... . (نساء: 58)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .نساء." class="content_notelink" href="#content_note_149_2">(2)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه